

ماهیانه آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی | برای دانش‌آموزان دوره متوسطه دوم |
دوره سی و ششم | ۱۳۹۹ | شماره‌پی درپی ۳۰۵ | ۴۰ صفحه | ۳۵۰۰۰ ریال |

پژوهش جوان

سرانجام زمستان به پایان می‌رسد

پ یعنی پدر
مأموریت‌سکه‌های قلبی
فکری به حال عیدی





پیامبر اکرم (ص):

ان الحسین مصباح الهدی وسفینه النجاة

قطعا که حسین (ع) چراغ هدایت و کشتی نجات است

بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۲۰۵

جوان رشده

یادداشت سردبیر

به نام خدا

شاید شما هم همسوسالان خودتان را دیده باشید که با تکیه بر ضرب المثل «هر کسی را بهر کاری ساخته اند»، به خاطر رشته درسی شان و با تصور اینکه بقیه در آن رشته ناتوان اند، به دیگران فخر می فروشند و به قول امروزی ها کل کل بین رشته های می کنند. ولی واقعیت چیست؟ آیا رشته ای بر رشته دیگر ارجحیت دارد و مثلاً بچه های رشته تجربی از بچه های رشته انسانی موفق ترند؟

پنجم اسفند در تقویم ایران به بزرگداشت **خواجه نصیرالدین طوسی**، «روز مهندس» نام گذاری شده است. به راستی چه چیز خواجه نصیر را در حدی موفق کرده که تنها چهره قابل مقایسه با او **ابن سینا**ست؟ مسلماً فقط دانش ریاضی او نبوده است.

خواجه نصیر، فیلسوف، دانشمند، منطق دان، شاعر، اندیشمند، ریاضی دان، منجم، پزشک، معمار، کانی شناس، زیست شناس، شیمی دان، جغرافیادان، حکیم و سیاستمداری بود که به چند زبان زنده دنیا تسلط داشت.

به منظور بزرگداشت او یک دهانه آتشفشانی با قطر ۵۲ کیلومتر در نیم کره جنوبی ماه به نام «Nasireddin» نام گذاری شده است و همچنین یک سیارک که در سال ۱۹۷۹ کشف شده «TUSI ۱۰۲۶۹» به یاد او نام گذاری شد. دانشگاهی در تهران هم به نام اوست.

از او حدود ۱۹۰ کتاب به یادگار مانده است. به طور مثال کتاب «اخلاق ناصری» او به بهداشت جسمانی و روانی می پردازد. از شاگردان او، **علامه حلی**، فقیه و دانشمند بزرگ بود.

خواجه که وزیر **هلاکوخان مغول** بود، توانست او را به ساخت رصدخانه مراغه راضی کند. دکتر **عبدالسلام**، فیزیکدان پاکستانی و برنده جایزه نوبل در این باره می گوید: «رصدخانه مراغه تحت سرپرستی دانشمند بزرگ، خواجه نصیرالدین طوسی، نخستین رصدخانه جهان به معنای واقعی کلمه بوده است.»

او سیاستمداری بزرگ هم بود. **عطاءملک جوینی** که تاریخ مغول را در کتابی به نام «تاریخ جهانگشای جوینی» نوشته است، روزی گرفتار غضب پادشاه مغول می شود و خواجه نصیر، جان او را با سیاست و زرنگی نجات می دهد.

مسلماً اگر خواجه نصیرالدین خودش را دست کم گرفته بود و رشته ای بر رشته دیگر اولویت داشت، او امروزه نماد یک انسان موفق نبود. کسی که در کمال فروتنی می گوید:

اندر ره معرفت بسی تاختهام
وندر صف عارفان سرافراختم
چون پرده ز روی دل برانداختم
بشناختم که هیچ نشناختم

خواجه نصیرالدین طوسی

دکتر زهرا باقری



تنهاروی صحنه

۱۰

از تلسکوپ تا ماهواره



۲۶

پ یعنی پدر، پدر یعنی پروانه آبی



۱۸

بسم الله الرحمن الرحیم
اللهم صلی علی محمد و آل محمد

- ۲ از طهران تا تهران
- ۴ این واشر سیاه سوخته
- ۶ دوندهای از سرزمین های یخی
- ۸ تفکر نقادانه
- ۱۰ تنها روی صحنه
- ۱۲ وقتی کوه به کوه می رسد
- ۱۴ آفتاب هدایت
- ۱۵ زگهواره تا شهادت دانش بجوی
- ۱۶ سرنوشت طلای سیاه
- ۱۷ مغز پیچ
- ۱۸ پ یعنی پدر
- ۲۰ پیچیده اما بی معنی
- ۲۱ شعر به این سپیدی
- ۲۲ جانانان مرغ دریایی
- ۲۴ قلمستون
- ۲۵ نم باران
- ۲۶ از تلسکوپ تا ماهواره
- ۲۸ مأموریت سکه های تقلبی
- ۳۰ افق منهتن در سلول های شما
- ۳۲ سرانجام زمستان به پایان می رسد
- ۳۴ بحر طویل
- ۳۵ شنگول نامه
- ۳۶ فکری به حال عیدی
- ۳۷ منظومه دهه هشتادی ها
- ۳۸ روزنامه دیواری
- ۴۰ نورسیده ها



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی

مدیر مسئول: محمدابراهیم محمدی
سردبیر: دکتر زهرا باقری
اعضای شورای برنامه ریزی: حبیب یوسفزاده، سعیده موسوی زاده، زهرا باقری، بهروز رضایی کهریز
مدیر داخلی: اشرف سادات کلای
مدیر هنری: کوروش پارسا سازاد
طراح گرافیک: مجید کاظمی
دبیر عکس: پرویز قراگوزلی
ویراستار: بهروز راستانی

نشانی دفتر مجله: تهران، خیابان ایرانشهر شمالی، پلاک ۲۶۶
صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۶۵۸۴
تلفن: ۸۸۸۴۹۰۹۶
نمابر: ۸۸۳۰۱۴۷۸
پیامک: ۳۰۰۰۸۹۹۵۱۹
آدرس رایانامه:
Email: javan@roshdmag.ir
نشانی مرکز بررسی آثار: تهران - صندوق پستی ۱۵۸۷۵/۶۵۶۷
تلفن: ۸۸۳۰۵۷۷۲
www.roshdmag.ir

صندوق پستی امور مشترکان:
۱۵۸۷۵/۳۳۳۱
تلفن امور مشترکان:
۰۲۱-۸۸۸۶۷۳۰۸

از طهران تا تهران

«نازیلا ناظمی»

ما معمولاً تهران را شهری می‌دانیم که در یک بازه زمانی نزدیک به ۱۵۰ ساله، از یک دهستان کوچک به مرکز سیاسی و فرهنگی کشور ایران تبدیل شده است. تا چند دهه پیش تصور می‌شد که تاریخ تهران را باید از دوره صفویه آغاز کرد؛ یعنی زمانی که به دستور شاه‌طهماسب صفوی، در سال ۹۶۴ قمری (۹۳۵ شمسی) به دلیل نزدیکی این آبادی به حرم حضرت عبدالعظیم حسنی و هوای مطبوعش، دارای برج و بارویی منظم شد و کم و بیش شخصیت یک شهر را به دست آورد.

حال با تحقیقات باستان‌شناسی و کشفیات به دست آمده از نواحی تهران، مانند تپه عباس‌آباد، قیطریه و بالاخره در همین اواخر، خیابان مولوی و در نزدیکی یکی از قدیمی‌ترین دروازه‌های تهران قدیم، مشخص شد که تهران بسیار پیش از آنکه به نظر شاه صفوی مکان مناسبی برای اقامت‌های تفریحی‌اش باشد، سکونتگاه اقوام و مردمانی از ۳۰۰۰ تا ۵۰۰۰ سال پیش بوده است. همچنین، اسناد و کتاب‌های باقی‌مانده از سفرنامه‌نویسان و مورخان دوره اسلامی نشان می‌دهد که تهران در دوره حکومت‌های آل بویه، مغولان، ایلخانان، تیموریان، صفویه، افشاریه و زندیه شهری آباد بوده است. در این کتاب‌ها به باغ‌های میوه و به‌ویژه انار، چنارستان‌ها، باغ‌های پر از گل‌های سرخ محمدی، گلاب‌گیری، خانه‌های زیرزمینی در برخی از محله‌ها، خانه‌های بزرگ و زیبا و امامزاده‌های فراوان اشاره شده است.

این شهر به‌خصوص در دوران ناصرالدین‌شاه دچار تغییر و گسترش بسیار شد. بنابراین بیشتر آثار و بناهای تاریخی تهران متعلق به دوره قاجار است و معمولاً تهران آن دوره به نام «طهران قدیم» نامیده می‌شود. حال ما تصمیم داریم تا همراه با گذر زمان در دوره قاجار به برخی از عمارت‌ها و اتفاقات مهم در این شهر سری بزنیم و بیشتر با تهران آشنا شویم.

۱

بانوی ۵۰۰۰ ساله

در آبان ماه سال ۱۳۹۳، کنجکاوی و دقت یک دانشجوی باستان‌شناسی، به کشف بزرگی منجر شد. در «چهارراه صاحب‌جمع» در خیابان مولوی، باستان‌شناسان موفق به کشف اسکلتی از یک زن شدند که به پنج هزار سال قبل تعلق داشت. به این ترتیب و با کشف اسکلت‌ها و آثار دیگر، تاریخ استقرار در تهران به پنج هزار سال رسید. این اسکلت امروز در موزه ملی ایران در خیابان امام خمینی (ره) نگهداری می‌شود.

۳

کاخ گلستان

تاریخچهٔ احداث کاخ گلستان در خیابان پانزده خرداد و اولین کاخ بنا شده در باغ گلستان ظاهراً به دوران صفویه و زمان شاه‌عباس صفوی بازمی‌گردد. این کاخ طی نزدیک به ۴۴۰ سال که از عمر آن می‌گذرد، دچار تغییرات بسیاری شده است. انتخاب این مکان به‌عنوان مقر حکومت و مرکز ارگ سلطنتی در زمان قاجار، اعتبار خاصی به کاخ گلستان بخشید و باعث شد تا از آن به بعد، شاهان قاجار در همین مکان تاج سلطنت بر سر بگذارند. این بنای منحصره‌فرد که امروز وسعتی برابر با ۴/۵ هکتار و یک‌دهم وسعت اولیه را دارد، در سال ۲۰۱۳ در فهرست میراث جهانی یونسکو به ثبت رسید.

۴

میدان ارگ (پانزده خرداد)

پیشینهٔ ارگ تهران یا پانزده خرداد امروز به دورهٔ صفویه بازمی‌گردد. این میدان در گذشته به نام‌های «میدان توپخانه» قدیم، «باغ گلشن»، «میدان باغ» و «میدان ارگ» نامیده می‌شده است. در سمت غربی میدان بنای کوچکی وجود داشت که دارای صندوقی به نام «صندوق عدالت» بود تا مردم شکایات خود را در آن بیندازند. نامه‌های این صندوق که به‌طور هفتگی باز می‌شدند، به نظر ناصرالدین‌شاه می‌رسیدند.

۵

حمل‌ونقل

در ابتدای حکومت قاجار، حمل‌ونقل بیشتر با اسب، الاغ و کالسکه‌های اسبی انجام می‌شد. بعدها در زمان ناصرالدین‌شاه، با ورود واگن اسبی و پس از آن قطار شهری و در دورهٔ بعد خودرو، هرچند حمل‌ونقل آسان‌تر شد، اما استفاده از اسب، گاری و کالسکه همچنان تا ابتدای دورهٔ پهلوی دوم در تهران ادامه داشت. در دورهٔ قاجار مردم کم‌درآمد بیشتر از قاطر و الاغ، و ثروتمندان از کالسکه‌های تزئین‌شده و اسب‌های اصیل استفاده می‌کردند. در این زمان مسافرت‌های بین شهری و حتی سفر به عتبات و مکه، با کاروان‌های شتر و اسب، و اقامت‌های بین راهی در کاروان‌سراها انجام می‌شد.

۲

دروازهٔ حضرت عبدالعظیم حسنی (ع)
(شاه عبدالعظیم)

بنای اولیهٔ دروازه حضرت عبدالعظیم در مدخل ورودی جادهٔ شهر ری به تهران در زمان شاه‌طهماسب صفوی پی‌ریزی شد. بعدها در دوران ناصرالدین‌شاه، دروازهٔ قدیم خراب و دروازه‌ای جدید با کمی اختلاف جغرافیایی، تقریباً در همان محل قدیم ساخته شد. این دروازه یکی از شلوغ‌ترین و پررفت‌وآمدترین دروازه‌ها و مدخل‌های ورودی و خروجی تهران بود. از این راه بود که زائرین می‌توانستند خود را به حضرت عبدالعظیم در شهر ری برسانند. پایه‌های دروازهٔ عبدالعظیم دورهٔ صفویه در ۲۰ دی ۱۳۹۷ توسط دکتر افروند در ابتدای بازار حضرتی کشف شد.



۶

کاغذ اخبار

اولین روزنامه در ایران در سال ۱۲۵۲ قمری و به نام «کاغذ اخبار» در تهران و توسط میرزا صالح شیرازی چاپ و منتشر شد. نخستین شمارهٔ این روزنامه در ۲۵ محرم ۱۲۵۳ (۱۲۱۶ خورشیدی) روی یک ورق و شامل دو صفحه به قطع ۲۴×۴۰ سانتی‌متر با «کاغذ خانبالغ» و «خط نستعلیق» انتشار یافت.

۱. همان کاغذ چینی است که بازرگانان آن را به ایران می‌آوردند و خانبالغ نام مغولی یکن است.

شمس‌العماره

۷ در حدود سال ۱۲۸۲ قمری (۱۲۴۴ خورشیدی)، ناصرالدین شاه قاجار براساس بناهای بلندی که در اروپا دیده بود، دستور داد بنایی چند طبقه داخل مجموعه کاخ گلستان بسازند. ساخت این بنای پنج طبقه، دو سال زمان برد و در سال ۱۲۸۴ هجری (۱۲۴۶ خورشیدی) با هزینه‌ای بالغ بر ۴۰ هزار تومان به پایان رسید. این بنا به دلیل بلندی به نام شمس‌العماره یا عمارت خورشید نامیده شد.

دارالفنون

۸ دارالفنون اولین مدرسه یا به‌تر بگوییم اولین مدرسه‌عالی در ایران بود که در تهران به سال ۱۲۶۸ هجری (۱۲۳۰ خورشیدی) تأسیس شد. این مدرسه به همت میرزا محمدتقی خان امیرکبیر به‌منظور وارد کردن علوم و فنون جدید به ایران دایر شد. معلمان اولیه مدرسه دارالفنون، فرانسوی و اتریشی بودند که در رشته‌های پیاده‌نظام، توپخانه، مهندسی، سواره‌نظام، طب و جراحی، معدن‌شناسی و داروشناسی تدریس می‌کردند.

ماشین دودی

۱۱ ماشین دودی یا همان قطار شهری اولین وسیله حمل‌ونقل مدرنی بود که در سطح شهر تهران آغاز به کار کرد. ناصرالدین شاه قاجار در یکی از سفرهایش به اروپا ماشین دودی (ترن شهری) را دید و تصمیم گرفت تا از این وسیله در خیابان‌های تهران هم استفاده کند. ماشین دودی به قدری مردم تهران را متعجب کرده بود که حتی تماشای آن هم یکی از تفریحات مردم پایتخت به حساب می‌آمد. از این قطار که میان تهران و شهرری رفت‌وآمد می‌کرد، برای زیارت حضرت‌عبدالعظیم استفاده می‌شد. این خط در سال ۱۲۶۱ شمسی ساخته شد.

سینما یا سینما توگراف

۱۲ نخستین دستگاه سینما توگراف در سال ۱۲۷۹ قمری (۱۲۵۸ خورشیدی) و در زمان مظفرالدین شاه قاجار وارد ایران شد. او طی سفرش به اروپا در سال ۱۳۱۸ قمری با این وسیله آشنا و به قدری مجذوب آن شد که فوراً دستور خرید یک دستگاه از آن را صادر کرد. پس از انقلاب مشروطه استفاده از سینما توگراف عمومی شد و در سال ۱۳۲۶ قمری برابر با ۱۲۸۷ خورشیدی، نخستین اعلان مربوط به سینما در جراید به چاپ رسید.

تلفن

۱۳ تلفن برای نخستین بار در زمان ناصرالدین شاه و توسط پسرش، کامران میرزا و درواقع ۱۱ یا ۱۲ سال پس از اختراع آن در اروپا، در تهران معمول شد. اولین تماس‌ها نیز از شمس‌العماره تا باغ سپهسالار انجام می‌شد.

اولین هواپیما در تهران

۱۴ روز ۱۷ دسامبر ۱۹۰۳، اولین هواپیما در جهان پرواز کرد، و ۱۰ سال پس از آن نیز برای اولین بار هواپیما در آسمان ایران به پرواز درآمد. کوزمینسکی، خلبان لهستانی اصل، با وارد کردن قطعات مجزای یک هواپیمای مدل «بلریو ۱۱» از روسیه و از طریق بندر انزلی، به وسیله خودرو به تهران، و پس از سرهم کردن آن، اولین پرواز را بر فراز تهران در دوره حکومت احمدشاه قاجار و در ۶ صفر ۱۳۳۲، مصادف با ۱۴ دی‌ماه ۱۲۹۲، و ۴ ژانویه ۱۹۱۴ به انجام رساند. این اولین پرواز هواپیما بدون حاشیه هم نبود، چرا که فقدان مکان مناسب برای فرود باعث شد، خلبان به اجبار در میدان مشق فرود بیاید. نخستین فرودگاه رسمی در ایران نیز «فرودگاه قلعه مرغی» بود.

پرواز بالن

۱۰ یکی از عجایب دنیای مدرن که تهران شاهد آن بوده است، پرواز بالن در آسمان بود. روز شنبه هشتم ربیع‌الاول ۱۲۹۴ (۳ فروردین ۱۲۵۶) پنج ساعت به غروب مانده، دو بالن در تهران به آسمان رفت. برخی از بالای شمس‌العماره این پرواز را تماشا کردند. کل مردم تهران هم از زن و مرد، روی بام‌ها و کوچه‌ها جمع شده بودند. این بالن‌ها پس از مدتی در باغ سپهسالار (خیابان صف کنونی)، متعلق به میرزا حسن خان سپهسالار، فرود آمدند.

تلگراف

۹ در سال ۱۲۷۱ قمری (۱۲۳۳ خورشیدی) اولین ارتباط تلگرافی در ایران میان مدرسه دارالفنون و کاخ گلستان برقرار شد. درواقع این نخستین ارتباط تلگرافی، بیشتر جنبه سرگرمی داشت. مدتی پس از این واقعه، روزنامه «وقایع اتفاقیه» در شماره ۳۷۲ خود، روز پنجشنبه دوم شعبان ۱۲۷۴، خبری از آزمایش دیگری درباره تلگراف و متداول شدن آن در فرنگ منتشر کرد. این کار باعث شد تلگراف در ایران و در میان مردم عادی شناخته شود. در ابتدا از سیم تلگراف با عنوان‌هایی مانند چرخ الماس، سیم آتشی، سیم آهن، راه سیم آهن، چرخ صاعقه و سیم صاعقه یاد می‌کردند، اما بسیار زود واژه لاتین «تلگراف» به‌صورت «تلگراف» به زبان فارسی راه یافت.



این واشر سیاه سوخته

تعمیر و نگهداری شیرهای آب

«حمیدرضا داداشی»

قطره قطره

جمع گردد

وانگهی دریا شود

همه ما این ضرب المثل را

شنیده ایم. کافی است یک ظرف

خالی زیر شیر آبی که چکه می کند

بگذارید تا متوجه شوید، در عرض چند ساعت

چه حجم زیادی از آب هدر می رود. واشرهای شیر

آب قیمتی ندارند، اما در صورتی که خراب باشند، هزینه

آب مصرفی خانواده را به اندازه چشم گیری افزایش می دهند؛

ضمن اینکه هدر دادن منابع انرژی، از نظر شرعی و اخلاقی

درست نیست. حالا این سؤال پیش می آید که: «چه باید کرد؟»

بعضی افراد عادت دارند برای هر کاری - هر چند جزئی - سراغ

تعمیرکار بروند و هزینه تعمیر روی دست خود بگذارند. ولی

خوب است بدانید که تعویض واشر و مغزی شیرهای آب

کار سختی نیست. کافی است مطلب این شماره را

با دقت و حوصله بخوانید و مرحله به مرحله

پیش بروید.

همه چیز زیر سر این حلقه کوچک سیاه سوخته است!

وقتی که شیر آب به چکه کردن می افتد، در بیشتر موارد از خرابی واشر آن است (و خیلی کم پیش می آید که ایراد از مغزی شیر باشد). حالا چه جوری بفهمیم که ایراد از کجاست؟ در هر کاری ابتدا کوتاه ترین و ساده ترین راه را انتخاب می کنیم و بعد اگر نتیجه نگرفتیم راه های بعدی را امتحان می کنیم.

۱. جریان آب را قطع می کنیم. معمولاً برای سینگ های ظرف شویی، روشویی و ... شیرهای بین راهی در نظر می گیرند. (می گویند بعد از پریز برق در کنار تخت خواب، شیرهای بین راهی از دیگر نشانه های خوش بختی است.) شیرهای بین راهی این فایده را دارند که هنگام تعویض یا تعمیر شیرهای آب، مجبور نیستیم آب کل ساختمان را قطع کنیم و دیگران می توانند به کارهایشان می رسند. اگر نباشند، مجبوریم فلکه یا شیر اصلی آب (در محفظه کنتور یا شیر ورودی ساختمان) را ببندیم.

۲. درپوش کوچک دستگیره شیر را که یا به رنگ قرمز است یا آبی، با استفاده از پیچ گوشتی جدا می کنیم. (این درپوش ها به راحتی جدا می شوند، بنابراین با فشار بی مورد به آنها آسیب نزنید.)

۳. با استفاده از پیچ گوشتی مناسب (دوسو یا چهارسو) پیچ اتصال دسته به مغزی را باز می کنیم.

۴. با استفاده از آچار مناسب (آچار فرانسه یا آچار تخت یا آچار رینگ شماره ۱۶)، مغزی را در جهت خلاف عقربه های ساعت باز می کنیم.

۵. پیچ یا مهره نگهدارنده واشر را با پیچ گوشتی یا آچار مناسب باز می کنیم و واشر خراب را از مغزی جدا می کنیم. (بعضی از مغزی ها پیچ خور یا مهره خور نیستند و از نوع فشاری هستند. در این صورت پیچ گوشتی دوسو را پشت واشر بیندازید و واشر را در بیاورید. مراقب چشم و جالتان باشید!)

۶. واشر نو هم اندازه آن را به جای واشر خراب می گذاریم و آن را در جای خود محکم می کنیم.

۷. مغزی را در جای خود قرار می دهیم و با آچار در جهت عقربه های ساعت سفت می کنیم. (توصیه می شود پیش از بستن مغزی در جای خود، جریان آب را چند لحظه ای به آرامی برقرار کنید تا اگر خرده های واشر، گل یا رسوبات یا هر شیء خارجی در لوله آب وجود دارد، تخلیه شود.)

۸. دسته شیر را در جای خود می بندیم و درپوش دسته شیر را سر جای خود قرار می دهیم.

برخی معتقدند «شیر آب» به این دلیل شیر گفته شده که در گذشته بر سر لوله آب خانه‌ها مجسمه کوچکی از کله شیر بود و وقتی می‌خواستند جریان آب را باز و بسته کنند می‌گفتند «شیر آب را باز کن یا ببند». بعدها به جای «شیر آب»، کلمه «شیر» را به تنهایی بکار می‌بردند. نقل دیگری هم وجود دارد که؛ در سال‌های دور ایران در تهران مردم از آب چاه که تمیز و سالم نبود استفاده می‌کردند. در شهر تهران تنها سه قنات وجود داشت که یکی از این قنات‌ها که به سرچشمه معروف بود، متعلق به سرمایه‌داری بود که بچه‌دار نمی‌شد. این سرمایه‌دار نذر کرد اگر بچه‌دار شود برای تهرانی‌ها آب لوله‌کشی فراهم کند. پس از مدتی بچه‌دار شد و برای ادای نذرش به اتریش رفت تا مهندسانی را از آنجا برای لوله‌کشی آب بیاورد. از آنجا که در برخی کشورها مجسمه حیوانی که برای آنها مقدس بود را بر سر خروجی آب قرار می‌دادند، اتریشی‌ها، بر سر خروجی آب، سردیسی از شیر نصب می‌کردند و مردم هر وقت برای برداشتن آب به آنجا می‌رفتند، می‌گفتند: رفتیم از سر شیر آب آوردیم.

دو نکته

۱. گاهی ممکن است اشکال در عملکرد مغزی شیر، مثل سفت شدن و یا دیرعمل کردن آن، به دلیل خرابی (انبساط یا به اصطلاح «باد کردن») واشر باشد. بنابراین پیش از تعویض مغزی، از سالم بودن واشر مطمئن شوید.
۲. گاهی دسته‌های شیر آب هرز می‌شوند که در این صورت، با خارهای دسته شیر (برآمدگی‌های دالبرمانندی که اصطلاحاً به آن «هزارخار» گفته می‌شود) ساییده شده‌اند و یا خارهای مغزی شیر در محل اتصال دسته آسیب دیده‌اند. در این صورت می‌توانید کمی نوار تفلون به محل هزارخار مغزی ببندید. در صورتی که مشکل حل نشد، چاره‌ای نیست جز تعویض دسته یا مغزی شیر.

تعویض

مغزی خراب

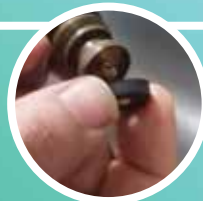
مغزی شیرهای آب مثل هر ابزار مکانیکی، دیر یا زود خراب می‌شود. نشانه‌های خرابی مغزی این است که یا هرز می‌شود و با چرخاندن دسته شیر، عمل نمی‌کند و باز و بسته نمی‌شود، یا اینکه سفت می‌شود و یا دیر عمل می‌کند؛ یعنی دسته را چند دور باید بچرخانیم تا باز شود و جریان آب را برقرار کند. در این صورت باید مغزی خراب را تعویض کرد، چون مغزی از آن قطعه‌هایی است که معمولاً تعمیرشدنی نیست. فکر نمی‌کنم نیاز باشد که مراحل تعویض مغزی را توضیح دهم، چون شما حالا با باز و بسته کردن مغزی آشنا شده‌اید. فقط توجه داشته باشید، مغزی‌هایی که خریداری می‌کنید، آماده استفاده‌اند. بنابراین، بدون آنکه آن‌ها را دست کاری (باز و بسته) کنید، به همان شکل در جای خود قرار دهید و با آچار سفت کنید.

کار از محکم کاری عیب می‌کند!

یک ضرب‌المثل معروف هست که می‌گوید: «کار از محکم کاری عیب نمی‌کند.» اما من می‌خواهم بگویم گاهی «کار از محکم کاری عیب می‌کند.» بعضی‌ها عادت دارند هر چیز بستنی را محکم ببندند؛ از در شیشه‌ مرابا و بطری آب (که داد کوچک‌ترها را درمی‌آورد) گرفته تا در تاکسی (که اعتراض راننده را به همراه دارد) و شیر آبی که خراب می‌شود. بله! فوت کوزه‌گری این شماره همین است. به هیچ وجه شیر آب را محکم نبندید. چرا؟ شیر آب ابزار حساسی است که باید با آن با ملایمت رفتار کرد. اگر شیر آب را محکم ببندید، به آن آسیب جدی می‌زنید که واضح‌ترین آن خراب شدن و خورده شدن واشر است. مغزی‌ها هم در صورتی که تحت فشار قرار بگیرند، ممکن است خراب شوند. از آن بدتر اینکه محکم بستن شیر آب ممکن است باعث خوردگی اجزای داخلی شیر بشود. بنابراین توصیه اکید می‌کنم که شیر را به آرامی ببندید و همین که جریان آب قطع شد و شیر چکه نکرد، دست از سر آن بردارید و بیشتر از آن سفت نکنید. هنگام تعویض واشر و مغزی هم مغزی را بیش از اندازه سفت نکنید. مغزی‌ها یک واشر حلقه‌ای دارند که آن‌ها را آب‌بندی می‌کند و نیازی نیست که بیش از حد سفت شوند. بنابراین به نوار تفلون هم نیازی نیست.

نکته

آخر اینکه همیشه یک پارچه نخی و نرم در دسترس داشته باشید و شیرهای آب (به خصوص شیرهای حمام) را بعد از اینکه کارتان با آن‌ها تمام شد، خشک کنید تا براق بمانند و لکه‌دار و کدر نشوند.



دونده‌های از سرزمین‌های یخی

داستان زندگی «هانس کوله‌ماینن» قهرمان فنلاندی

«مهدی زارعی»

هر وقت در مدرسه دوستان و هم‌کلاسی‌های خود را می‌بینید، به چه چیزی فکر می‌کنید؟ کدام‌یک از شما درسخوان‌تر است؟ کدام‌تان از خانواده پولدارتری هستید؟ قد کدام‌تان بلندتر است؟ چه کسی با معلم‌ها ارتباط بهتری برقرار می‌کند؟ یا چه کسی ورزشکار بهتری است؟
فرق نمی‌کند چه فکری نکنید. خیلی وقت‌ها «مقایسه» سبب می‌شود که انسان دچار حسادت شود و به جای بهبود شخصیت خود، در آرزوی شکست دوستان یا حتی اعضای خانواده خود باشد. اما اگر در خانواده خود، برادر یا خواهری مطابق سلیقه خود داشته باشید، یا در مدرسه چنین دوستانی پیدا کنید، می‌توانید به بهترین شکل، شخصیت خود را بالا ببرید. چگونه؟ بهتر است ابتدا ماجرای زیر را بخوانید!



برادران ورزشکار

در نهم دسامبر ۱۸۸۹ و در شهر «کوپو» واقع در کشور فنلاند، در یک خانواده کاملاً ورزشی پسری متولد شد با نام کامل **یوهانس پی‌یتاریکوله‌ماینن**. هر چند شغل پدر خانواده بنایی بود، اما در سرزمینی که تمامی مردم اوقاتی از روز خود را به ورزش می‌پرداختند، دویدن پسران این خانواده موضوع عجیبی نبود.
برادران بزرگ‌تر یوهانس، **ویلی** و **تاتو** به دوهای استقامت می‌پرداختند. تاتو روز ۲۱ آوریل ۱۸۸۵ متولد شده بود و ویلی هم متولد ۳۰ دسامبر ۱۸۸۷ بود. این امری عادی به‌نظر می‌رسید که پسر کوچک‌تر خانواده که به **هانس** ملقب بود نیز به دوهای استقامت روی آورد. در حالی که هانس یک خصوصیت دیگر نیز داشت. او بیشتر گیاه‌خوار بود و گوشت را تا حدودی از برنامه غذایی خود کنار گذاشته بود. بعد از یوهانس هم پسر دیگری در این خانواده متولد شد به نام **کاله** تا جمع پسران ورزشکار خانواده کامل شود.

دوومیدانی به جای اسکی

در هوای سرد و برفی فنلاند، کسی پیدا نمی‌شد که اسکی کردن را در کودکی یاد نگرفته باشد. اما ویلی خیلی جدی به اسکی نیز مشغول بود. او با اراده‌ای قوی، در هر چیزی که به استقامت نیاز داشت، می‌درخشید؛ چه دوومیدانی و چه اسکی.
در سال ۱۹۰۷، او در مسابقه‌های اسکی فنلاند شرکت کرد. اما تاتو و هانس روی دوهای طولانی تمرکز کرده بودند. کم‌کم اخبار درخشش ورزشکاران فنلاندی در المپیک به گوش مردم می‌رسید و این امر انگیزه جوانان فنلاندی را بیشتر از قبل می‌کرد. سرانجام هانس در ۲۳ سالگی برای نخستین بار فرصت حضور در المپیک را پیدا کرد. در آن روزها قد او ۱۶۸ سانتی‌متر و وزنش ۵۷ کیلوگرم بود. نه هیکل درشتی داشت و نه قامتی بلند. در عوض اراده‌ای فوق‌العاده داشت برای تمرین و مسابقه.

دو دونده، پا به پای هم

در مسابقه دوی پنج هزار متر المپیک استکهلم در سال ۱۹۱۲، کوله‌ماینن فنلاندی، با چهره‌ای خندان و روی خوش، و ژان بوین، دونده فرانسوی، همراه با دیگر شرکت‌کنندگان در خط آغاز قرار گرفتند تا نقطه اوج بازی‌ها را به نمایش بگذارند. آن دو که از همان ابتدا به‌طور مساوی در قلب تماشاگران جای گرفته بودند، درست از لحظه شلیک تپانچه آغاز مسابقه شانه‌به‌شانه پیش رفتند و در اندک مدتی از دیگران فاصله گرفتند. رقابت عظیم و باشکوه آن‌ها چنان بود که در طول دوازده و نیم دور مسابقه، هیچ‌کدام حتی یک سانتی‌متر از دیگری عقب نماند.



در آرزوی دویدن با پرچم فنلاند

پس از کسب طلای ده هزار متر، کوله ماینن یک مدال طلا در صحرانوردی ۳۰۰۰ متر نیز به دست آورد و باز هم رکوردشکنی کرد. وی در بخش تیمی نیز صاحب مدال نقره صحرانوردی شد و او را به عنوان یکی از ستارگان مسابقه‌ها برگزیدند. در المپیک ۱۹۲۰ (آنتورپ)، کوله ماینن در حالی پای به مسابقه‌ها نهاد که حالا در «بروکلین» شهر نیویورک زندگی می‌کرد. اما نمی‌خواست که برای آمریکا مسابقه دهد و تنها آرزویش قهرمانی با پرچم فنلاند بود. زیرا پس از پایان جنگ جهانی، فنلاند استقلال یافته بود. او در حالی از آمریکا راهی بلژیک محل برگزاری مسابقات شد که برادرش تاتو هم از فنلاند آمده بود که در ماراتن شرکت کند و در کنار هانس بدود.

ماراتن آنتورپ در هوایی نمناک و بارانی برگزار شد و کوله ماینن در رقابتی پایاپای با **یوری لاسمن** از استونی، ۴۲ کیلومتر و ۱۹۵ متر را دوید و فاتح المپیک شد تا اولین انسانی لقب گیرد که در دوی پنج و ده هزار متر و ماراتن المپیک صاحب مدال طلا شده است. برادرش نیز دهمین دونده‌ای بود که از خط پایان عبور کرد.



شکستن سد ۱۵ دقیقه

هنگامی که زنگ دور پایان به صدا درآمد، تماشاگران برای هر دوی آن‌ها به طور مساوی «هورا» می‌کشیدند و هیجان و التهاب در اوج بود. آن‌ها نیز همچنان شانه‌به‌شانه پیش می‌رفتند تا اینکه به خط مستقیم ۱۰۰ متر پایانی رسیدند و رقابت نهایی در حالی شروع شد که هیجان مردم نیز به اوج رسید. اما باز هم تا چند متری خط پایان، هیچ کدام نتوانستند از دیگری پیشی بگیرد و تنها در لحظه‌های آخر، کوله‌ماینن موفق شد با چند سانتی‌متر اختلاف، مدال طلا را به خود و فنلاند اختصاص دهد. او، علاوه بر کسب مدال طلا و ثبت رکورد جهانی ۵۰۰۰ متر، اولین انسانی لقب گرفت که این مسافت را در کمتر از ۱۵ دقیقه دویده است.

پایان کار سه برادر

اندکی پس از المپیک، هانس رکود جهانی دوهای ۲۵ و ۳۰ کیلومتر را به نام خود ثبت کرد. سال‌ها بعد و به هنگام میزبانی «هلسینکی»، پایتخت فنلاند در المپیک ۱۹۵۲، کوله ماینن این افتخار را کسب کرد که مشعل بازی‌ها را به ورزشگاه بیاورد. کوله ماینن قهرمان وطن پرست فنلاند در ۱۱ فوریه ۱۹۶۶ درگذشت. زنجیر عمر برادرانش نیز به عمر او بسته شده بود؛ تاتو در ۱۵ ژوئن ۱۹۶۷ از دنیا رفت و ۱۱ روز بعد هم نوبت به ویلی رسید که به برادرانش بپیوندد.



تفکر نقادانه

«ندا بیات»

تفکر نقادانه مهارتی است که شاید نوجوانان با شنیدن آن فکر کنند که این مهارت بیشتر مناسب گروه‌های سنی بالاتر است. اما در واقع بیشترین کاربرد این مهارت در سن نوجوانی و آغاز جوانی است.

در آغاز هر روز دریایی از تصمیم‌ها در مقابل ماست. بعضی‌ها کوچک و بی‌اهمیت‌اند، اما بعضی‌ها هم هستند که تأثیر زیادی روی زندگی ما می‌گذارند.

خیلی وقت‌ها در زندگی، آن قدر تصمیم‌های مختلف ما را بمباران می‌کنند که به راهکاری برای اطمینان از درستی تصمیم خود نیاز پیدا می‌کنیم. شاید یکی از این راهکارها **تفکر انتقادی** باشد. کسی که از تفکر انتقادی استفاده می‌کند، تمام گزینه‌های موجود را موشکافانه و منتقدانه بررسی می‌کند.

تفکر نقادانه یعنی هر صحبتی را بدون فکر قبول نکنیم، بلکه آن گفته را ارزیابی و بررسی کنیم که آیا درست است یا نه.

نقاد بودن فقط در مورد دیگران نیست، بلکه شامل رفتارها و گفتارهای خودمان هم می‌شود.

تفکر نقاد یعنی به بررسی درستی، دقت و ارزش اطلاعات و دانسته‌های پیشنهادی یا درخواست‌هایی بپردازیم که از ما می‌شود. پنج مرحله پیشنهادی ما برای بهتر فهمیدن این موضوع در ادامه آمده است.

مسئله خودتان را قاعده‌بندی کنید



یعنی بدانید به دنبال چه چیزی می‌گردید که این کار شاید کمی مشکل به نظر برسد. مثلاً شما می‌خواهید رشته دانشگاهی، یا گروه دوستی، و یا تیم ورزشی خودتان را انتخاب کنید. شاید مسائل و مشکلات زیادی سر راه شما باشند، اما اگر در این شرایط و در مورد خواسته خودتان **هدفی** روشن و واقع‌بینانه داشته باشید، اطلاعات مورد نظر خود را هدفمند انتخاب خواهید کرد.

اطلاعات مورد نیاز خودتان را جمع‌آوری کنید.



حجم خیلی زیادی از اطلاعات اطراف شما هستند. اگر شما مرحله اول را به خوبی طی کرده باشید و آگاهی کاملی از مسئله داشته باشید، می‌توانید تصمیم بگیرید که چه اطلاعاتی مرتبط است و چه اطلاعاتی مرتبط نیست. مثلاً برای همان انتخاب رشته می‌توانید از آدم مطمئنی در این کار کمک بگیرید، یا از تجربه دیگران استفاده کنید.

اطلاعاتی را که به‌دست آورده‌اید، به کار بندید.



اطلاعات را به کار ببندید و نتیجه را توی ذهنتان تجزیه و تحلیل کنید. سؤال‌های نقادانه‌ای از خودتان بپرسید: «براساس شواهد، چه فرضیه‌هایی ممکن است سر راه من برای رسیدن به این هدف قرار بگیرند؟ آیا تفسیر من از اطلاعات منطقی است؟ و ...» زمانی که به یک موضوع فکر می‌کنید، جمله‌هایی به ذهنتان می‌آیند که با: «شاید...»، «اما...»، «ممکن است...» شروع می‌شوند. تمام این احتمال‌ها و فرضیه‌ها را در ذهن مرور کنید و بکوشید جوابی برایشان بیابید.



به معنای ضمنی اطلاعات توجه کنید.



مثلاً از خود پرسید: «رشته‌ای که می‌خواهم در آن تحصیل کنم، یا رشته ورزشی که می‌خواهم عضو تیم آن شوم، در گذشت زمان چه تأثیری بر زندگی من خواهد گذاشت؟ سود و زیان احتمالی این تصمیم چه خواهد بود که بعدها ذهن مرا درگیر کند؟ و...»

تفکر نقادانه به دنبال عیب جویی نیست

مهم است که بدانیم تفکر نقادانه چه چیزی نیست. یعنی این مهارت را با لجابت، عیب‌جویی، و ... اشتباه نگیریم. زیرا تفکر نقاد انتقاد کردن، عیب‌جویی و ایراد گرفتن نیست، بلکه نقادبودن یعنی ارزیابی کردن، بررسی کردن، سنجیدن و مطالعه کردن. تفکر نقادانه بی‌احترامی و بی‌توجهی به بزرگسالان نیست.

در این مورد بهترین کاری که می‌توان انجام داد، این است که از عصبانیت و پرخاش بپرهیزید و با لحن مناسب و محترمانه صحبت کنید و نجنبید. نظر خود را بیان کنید و به طرف مقابلتان هم اجازه صحبت بدهید و دیدگاه او را هم در نظر بگیرید. در صورتی که دیدگاه هر دو نفر همچنان متفاوت بود، راه حل سومی را جست‌وجو کنید.

تعداد کمی از جوانان این مهارت را کسب کرده‌اند. آن‌ها هر حرفی را به راحتی نمی‌پذیرند، و زیر بار هر نظری نمی‌روند و درباره آن خوب فکر می‌کنند. عده‌ای از نوجوانان نیز با هر حرف تازه‌ای مسیرشان را تغییر می‌دهند و به دنبال راه جدیدی می‌روند؛ بدون اینکه بتوانند خوب فکر کنند و نتیجه‌گیری درستی داشته باشند.

اگر این ویژگی در آن‌ها ادامه پیدا کند، قطعاً در بزرگسالی دچار مشکل می‌شوند. پس بهترین سن آموزش تفکر نقاد، بسته به توانایی‌های هر فرد، از سنین کم، حتی کودکی است. موارد زیادی غیر از انتخاب رشته وجود دارند که دانش‌آموزان با آن‌ها درگیر هستند؛ مثلاً انتخاب دوست

و گروه‌های دوستی، حضور در مهمانی‌ها، استفاده از فضاهای مجازی، و ... اگر یک نوجوان تفکر نقاد داشته باشد و بتواند مسائل پیرامون خودش را تحلیل کند، در تصمیم‌گیری‌هایش خوب فکر می‌کند و بعد دست به عمل می‌زند.

بعضی از جوان‌ها خیلی تحت تأثیر گروه‌های دوستی قرار می‌گیرند و هر کاری را که به آن‌ها گفته می‌شود، زود قبول می‌کنند و در نتیجه به دردسر می‌افتند. اگر احساس می‌کنید، از آن دسته نوجوان‌هایی هستید که هنوز به خوبی نمی‌توانند تصمیم بگیرند و به سختی از اطلاعات اطراف به نفع خودشان استفاده می‌کنند، بهتر است کمی این راهکارها را امتحان و تمرین کنید.

نقطه‌نظرهای دیگر را بررسی کنید.



از خودتان پرسید: «چرا رشته‌های دیگر این همه طرفدار دارند؟» یا: «چرا هم‌کلاسی‌هایی با موقعیت من، به رشته‌های دیگری تمایل بیشتری دارند؟» بررسی همه‌جانبه دیدگاه‌های آن‌ها به قدرت تصمیم‌گیری شما کمک زیادی می‌کند. این پنج مرحله را اگر درست درک کنیم، می‌تواند تعداد تصمیم‌های درست ما را در میان تصمیم‌های زیاد روزمره، بیشتر کند. این طرز تفکر به شما کمک می‌کند، واقعیت‌ها را بباید و خود را به حدس و گمان محدود نکنید.



تنهاروی صحنه

«روح الله مال میر»

«تصویر گر: حمید خلوتی»

نقش هنرهای نمایش تک نفره در شرایط کرونایی و خانه نشینی

دانش آموزان و مربیان علاقه مند به هنرهای نمایشی، سلام.

اگر هنوز هم در این شرایط سخت کرونایی در صدد انجام فعالیت های نمایشی هستید و می خواهید کمی از اوقات فراغت خودتان را به این هنر ارزشمند اختصاص دهید، به شما خدا قوت و خسته نباشید می گوئیم. اما فراموش نکنید که در این شرایط ناخوشایند پیش آمده که ویروس «کووید ۱۹» خواب و خوراک را از خیلی ها گرفته و متأسفانه بعضی از عزیزان را به کام مرگ کشیده است، اولویت اول سلامتی شماست و باید بیش از پیش مراقب گوهر وجودتان باشید.

از آنجا که هنر نمایش فعالیت گروهي است و برای به روی صحنه بردن یک اندیشه ارزشمند، باید تعدادی از دانش آموزان هنرمند و مستعد دست به دست هم بدهند و مدت ها تمرین کنند تا به نتیجه ای مطلوب برسند، تشکیل یک گروه نمایشی حتی چند نفره ممکن است جان شما را به خطر بیندازد. بدون شک در چنین روزهایی که مدرسه ها رو به تعطیلی می روند و برای حفظ سلامتی معلمان و دانش آموزان، بازار آموزش از طریق مجازی گرم شده است، کار علاقه مندان نیست که هر روز تعدادی از دانش آموزان در مدرسه و یا محیطی دیگر دور هم جمع شوند تا نمایش بازی کنند. حتماً می پرسید: پس در چنین شرایطی چگونه می توان از اوقات فراغت خود استفاده کرد و از فعالیت در هنرهای نمایشی لذت برد؟ پیشنهاد ما برای شما انجام فعالیت های نمایشی تک نفره است. شما به کمک یک مربی آشنا در فضای مجازی و یا نمونه فیلم هایی که در این خصوص در فضاهای نمایشی موجودند، می توانید به جای تشکیل یک گروه نمایشی، به طور انفرادی و با خیال راحت، به تقویت استعداد های نمایشی خود بپردازید. در ادامه به معرفی بخشی از هنرهای نمایشی که می توان به صورت تک نفره از آن ها بهره برد، می پردازیم.



۱. پانتومیم

«پانتومیم» یا «ادابازی» به اجرای نمایش بی کلام فقط با استفاده از حرکات بدن گویند [فرهنگ عمید]. پانتومیم را هم به صورت تک نفره و هم به صورت چند نفره انجام می دهند. در پانتومیم خبری از صدا و موسیقی نیست. نوعی بازی در سکوت است که در آن بازیگر با استفاده از نشانه ها و کدهایی، با تماشاگر ارتباط برقرار می کند و مقصودش را به او انتقال می دهد. با توجه به سایه سنگین سکوتی که در این هنر وجود دارد، یکی از سرگرمی های جذاب در فضاهای محدود آپارتمان نشینی است.

خوب است بدانید، همان طور که زبان تصویر، یک زبان جهانی است و حد و مرز نمی شناسد، زبان پانتومیم نیز زبانی بین المللی است، چون در هر سرزمینی و با هر زبانی به راحتی می توان آن را فهمید. پس برای آنکه خودتان را با یک زبان هنری بین المللی توانمند سازید، آستین های تلاش و همتان را بالا بزنید.

اصل پانتومیم بر حرکت استوار است. آن هم حرکات های بدنی و نه لب و چشم و ابرو. برای آنکه مهارت خود را در پانتومیم بالا ببرید، باید بتوانید با حرکات های گوناگون در این هنر آشنایی لازم را پیدا کنید.

الف) حرکات های ساده و ارادی

حرکت هایی مثل راه رفتن، دست شستن، غذا خوردن و گریه کردن از جمله حرکات های ساده در پانتومیم است. بد نیست تمرین های خود را با این حرکات های ساده شروع کنید.

ب) حرکات های غیر ارادی

این حرکات ها پاسخ غیر ارادی بدن به یک محرک خارجی محسوب می شوند؛ مثل شنیدن صدای ترکیدن یک بادکنک، برداشتن یک ظرف داغ از روی اجاق، زمین خوردن بر اثر فرو رفتن پا در یک چاله کوچک، و حرکات هایی از این قبیل.

ج) حرکات های توصیفی یا تشریحی

تصور کنید در خانه نشسته اید و منتظر یک مهمان هستید. در این لحظه های سخت چشم به راهی چه کارهایی انجام می دهید؟ مدام به ساعت دیواری و یا ساعت مچی نگاه می کنید؟ به پشت پنجره می روید و بیرون را نگاه می کنید؟ این ها موقعیت هایی هستند که همه ما در زندگی دیده و یا تجربه کرده ایم. در تمرین حرکات های توصیفی و یا تشریحی شما از طریق شخصیت (کاراکتر)، موقعیت، و عواطف و احساسات ارتباط محکم تری با تماشاگر برقرار می کنید و منظور خود را به او انتقال می دهید.

۲. مونودرام

از اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، نوعی از متن نمایشی به نگارش درآمد که تنها یک شخصیت داشت و این شخصیت قابل مشاهده، شخص غایب از صحنه را مخاطب خود قرار می داد و واگویی های خود را با او در میان می گذاشت.

«مونودرام نمایشی است تک پرسوناژ (تک شخصیت)، کوتاه و موجز که حول یک موضوع غیر خطی با زمانی سیال و مشحون از تداعی معانی است. متن های مونودرام، در مقایسه با دیگر متن های نمایشی، ویژگی ها و ظرافت های خاصی دارند. استاد مسلم متن های مونودرام **ساموئل بکت** است که توانست مونودرام های ناب و اصیلی را به وجود آورد و مهم تر از آن، جوهره مونودرام را در تمامی نوشته هایش بگنجاند» [بخت آور، پایان نامه].

در این تئاتر تک نفره، همان قدر که شخصیت اصلی حاضر در صحنه مهم و ضروری است، وجود شخصیت غایب از صحنه نیز ضروری و مورد نیاز است که در واقع با نبود غایب حاضر در

تنها ابزار اصلی در آن، بدن و بیان است. البته نقال از ابزاری مثل عصا و چهارپایه نیز می‌تواند استفاده کند. در این نوع نقالی، نقال نقش تک‌تک شخصیت‌ها را خودش بازی می‌کند، به روایت واقعه می‌پردازد و فضاها را در ذهن مخاطب تجسم می‌بخشد.

نقل از منظر موضوع نیز به چهار دسته تقسیم می‌شود:

۱. حماسی - ملی - اساطیری (داستان‌هایی مندرج در منظومه‌های شاهنامه، اسکندرنامه و بهمن‌نامه)؛
۲. حماسی - مذهبی (از جمله قصه‌های مهم و معروفی چون: حمله‌های حیدری و حمزه‌نامه)؛
۳. داستان‌های عرفانی (از جمله لیلی و مجنون)؛
۴. حکایت‌ها و روایت‌های اخلاقی.

داشتن بیان قوی و استوار، صدای خوش، بدن چابک و آماده، توانایی به کار بردن وسایل و ابزاری چون چوب‌دستی و چهارپایه، حفظ و دانستن داستان و اطلاعات به نحوی که در هر محفل و مکانی بتوان به تناسب وقت و نوع جمعیت آن‌ها را به کار برد، از جمله مهارت‌هایی است که در این رشته باید داشت و یا زیر نظر استاد و با مطالعات زیاد، برای رسیدن به آن‌ها تلاش کرد [امینی، ۱۳۸۶: ۲۲].

خوب است بدانید که رشته نقالی از سال ۱۳۹۳ به مجموعه رشته‌های مسابقه‌های فرهنگی و هنری دانش‌آموزان افزوده شده است. دانش‌آموزان علاقه‌مند به این رشته در

دوره‌های اول و دوم متوسطه در این هنر تک‌نفره فعالیت و تا مرحله کشوری با دیگر دانش‌آموزان رقابت می‌کنند.

از آنجا که در کتاب‌های درسی بیشتر پایه‌ها، از جمله هفتم تا دوازدهم، محتوایی با موضوع‌های ملی - اساطیری، حماسی - مذهبی و حکایت‌ها و روایت‌های اخلاقی وجود دارد، از این موضوع‌ها به راحتی می‌توان در تهیه محتوای نقل‌های دانش‌آموزان استفاده کرد تا آنان بتوانند، ضمن

یادگیری محتوای آموزشی رسمی، یکی از مهارت‌های نمایشی خود را نیز به منصه ظهور برسانند. فراموش نکنید که علاقه‌مندی به نمایش‌های تک‌نفره، همچون پانتومیم، مونودرام و نقالی و تمرین آن‌ها، از جمله فرصت‌های جذاب و شیرینی است که می‌تواند روزهای سخت و کسالت‌آور خانه‌نشینی شما را در این شرایط کرونایی، به روزهای شیرین و خاطره‌انگیزی مبدل سازد و پایه‌های هنر بازیگری را در شما تقویت کند.

پی‌نوشت

1. pantomime 2. monologue

منابع

۱. عمید، حسن. فرهنگ عمید. (۱۳۷۵)
۲. بخت‌آور، پریسا. پایان‌نامه با عنوان «مونودرام و بررسی ویژگی‌های آن». (۱۳۸۱)
۳. ناصریمخت، محمدحسین (۱۳۸۶). «نقالی در دوره صفویه». مجموعه مقالات نمایش (گردهمایی مکتب اصفهان). به کوشش عسکر بهرامی. انتشارات فرهنگستان هنر. تهران.
۴. امینی، رحمت (۱۳۸۶). «اجرای نمایش‌های مذهبی - ایرانی». مجموعه مقالات نمایش (گردهمایی مکتب اصفهان). به کوشش عسکر بهرامی. انتشارات فرهنگستان هنر. تهران.



صحنه، شخصیت اصلی یا راوی موجود در صحنه نیز نمی‌تواند وجود خارجی داشته باشد.

برای شروع تئاتر تک‌نفره که بر پایه «تک‌گویی» استوار است، می‌توانید از تک‌گویی‌های کلامی وام گرفته از قصه‌های مبتنی بر ادبیات داستانی استفاده کنید. البته از آنجا که در تئاتر دانش‌آموزی متن‌های نمایشی تک‌شخصیتی (تک پرسوناژی) به شدت کم است و منابع قابل‌شماری از آن برای استفاده وجود ندارد، برای تقویت مهارت بازیگری و مخصوصاً تمرین هر چه بیشتر و بهتر در فن بیان، می‌توان از شیوه «مونولوگ» بهره برد.

اما مونولوگ چیست؟ در تئاتر، به قسمتی از نمایش که یک هنرپیشه به تنهایی در صحنه ظاهر می‌شود و با خود حرف می‌زند، مونولوگ می‌گویند. «تک‌گویی»، «گفت‌وگو با خود» و «حدیث نفس» از جمله مترادف‌های مونولوگ هستند.

بعضی نمایشنامه‌های مدرن فقط یک شخصیت دارند؛ مثل «آخرین نوار کراپ» (۱۹۵۸) اثر بکت که آن را به عنوان «مونودرام» یا «درام تک‌نفره» می‌شناسند. در این نمایش، تک‌گویی درونی، اندیشه‌های ناگفته شخصیت داستان را نمایش می‌دهد که گهگاه به صورت جریان سیال ذهن او عرضه می‌شود.

۳. نقالی

نقالی ایرانی یا افسانه‌گویی ایرانی کهن‌ترین شکل بازگویی افسانه‌ها در ایران است و از مدت‌ها پیش نقش مهمی در جامعه دارد. نقال کسی است که نقل حماسی می‌گوید و مضمون نقل‌هایش بیشتر پیرامون داستان شاهان و پهلوانان ایران زمین است.

نقالی در لغت به معنی کار و پیشه‌ای است که در آن، فردی به نام نقال، کالا و یا چیزی را از جایی به جای دیگر می‌برد و نقل می‌کند. اما در اصطلاح به پیشه و هنر کسی گویند که داستان‌ها و واقعه‌های هیجان‌انگیز و جذابی را که شنیده و یا خوانده است، برای سرگرم کردن مردم نقل و بیان می‌کند.

برخی از صاحب‌نظران هنر نمایش بر این باورند که افزون بر دلایل عیدیه‌ای که برای پانگرفتن نمایشی چون نمایش اروپایی (تئاتر) در تمدن ایران وجود داشته است، «قدرت هنر نقالی، علاقه مردم به آن، و تناسب آن با شرایط سخت اجتماعی و سیاسی را نیز می‌توان به عنوان یکی از اسباب در نظر گرفت؛ شرایطی که کار برای هنرهای جمعی را سخت می‌نمود، اما در عوض به هنرهای انفرادی همچون هنر نقالی میدان می‌داد» [ناصریمخت، ۱۳۸۶: ۲۹۰].

نقالی معمولاً تک‌نفره اجرا می‌شود و از نظر شکل اجرا و ابزار مورد استفاده در چهار گونه طبقه‌بندی می‌شود:

۱. نقل موسیقایی؛ ۲. نقل همراه با تصویر؛ ۳. نقل مکتوب؛ ۴. نقل نمایشی.
- نقل نمایشی تأثیرگذارترین نوع نقالی است. نمایشی تک‌نفره است که

وقتی کوه به کوه می‌رسد!

« بابک نبی

در این شماره با پرافتخارترین کوه‌نورد کشورمان به گفت‌وگو نشستیم. عظیم قیچی‌ساز تنها هیمالیانورد ایرانی است که موفق به صعود به ۱۴ قله بالای ۸۰۰۰ متر در جهان شده و توانسته است پرچم کشورمان را در باشگاه هشت‌هزارمتری‌های جهان به اهتزاز درآورد. نام او امروز بین نام برترین کوه‌نوردان جهان می‌درخشد. در این شماره با او همراه شدیم تا از مسیری که تا امروز طی کرده است و تجربیاتش آگاه شویم.

چگونه شد که به کوه‌نوردی علاقه‌مند شدید و این ورزش را آغاز کردید؟

من اهل تبریز هستم و همان‌طور که می‌دانید، تبریز منطقه‌ای کوهستانی است. نزدیک تبریز کوه‌هایی هستند که محل تفریح و بازی ما بودند و ما در این کوه‌ها و فضا بزرگ شدیم. مهم‌ترین نکته در علاقه‌مندی من به این رشته، محیط بود. هر چه زمان می‌گذشت این علاقه‌مندی بیشتر می‌شد و رفته‌رفته کوه‌ها و قله‌های بیشتری را صعود کردیم.

اولین صعودتان در چه سنی و به کدام قله بود؟
اولین صعود مهم من در سال ۱۳۷۵ و در سن ۱۵ سالگی به قله سبلان بود. اولین صعود مهمی هم که خارج از کشور انجام دادم، در سال ۱۳۸۲ و به قله «گاشربروم» در پاکستان بود.

آموزش چقدر در ورزش کوه‌نوردی مؤثر است؟
نقشی پایه‌ای و اساسی دارد. ما نیز این آموزش‌ها را در زمان خودمان از طریق انتقال تجربه و از کوه‌نوردهای باتجربه و بزرگ‌تر از خودمان کسب کردیم. بعدها دانش مورد نیاز این ورزش را از طریق اردوها و کلاس‌هایی که فدراسیون برگزار می‌کرد، آموزش دیدیم.

دانش‌آموزانی که می‌خواهند وارد ورزش حرفه‌ای شوند، باید از کجا آغاز کنند؟

از زمان‌های گذشته گفته‌اند عقل سالم در بدن سالم است. این جمله واقعاً درست است. باید بدانییم برای هر کاری، حتی کسب علم، به بدنی سالم نیازمندیم و به دست آوردن سلامت جسمانی از طریق ورزش ممکن است. هر دانش‌آموز ابتدا باید علاقه خود را به یک ورزش کشف کند و در آن ورزش به صورت اصولی به

کوهنوردی یک سبک زندگی است و باعث می‌شود انسان بتواند خودش را با شرایط دشوار سازگار کند. در کوهنوردی با تمام سختی‌ها، انسان وقتی به قله مورد نظر می‌رسد، به این معنی است که سختی‌ها را پشت سر گذاشته و به موفقیت رسیده است. اگر بتواند در متن زندگی هم این شیوه را اجرا کند، قطعاً موفق خواهد بود.

جوان به نظر تان در زندگی الگو داشتن مهم است؟
بله مهم است. اما به نظر من موفقیت بر می‌گردد به خود فرد. مطالعه و داشتن الگو. هر فرد باید هدف خود را پیدا کند و این با تلاش، آگاهی و دانش میسر می‌شود.

جوان سقف آرزوهای هر فرد کجاست؟
سقف آرزوهای هر کسی در زندگی رفته‌رفته تغییر می‌کند. با رسیدن به هر آرزو، آرزوی بزرگ‌تری جلوه‌ساز می‌شود و رسیدن به هر آرزو به فرد اعتمادبه‌نفس بیشتری می‌دهد. باید بدانیم، انسان می‌تواند با پشت کار و تلاش به آرزوهای خود برسد.

جوان تفریح مورد علاقه تان به جز کوهنوردی کدام است؟
دوچرخه‌سواری. وسیله نقلیه من در شهر بیشتر دوچرخه است و بیشتر تفریح من با دوچرخه است.

جوان میانه تان با کتاب خواندن چگونه است؟
بسیار عالی. حداقل ماهی یک کتاب می‌خوانم. به نظرم مطالعه در زندگی بسیار مهم است.

جوان خاطره‌ای از یک صعود سخت تان را برای ما تعریف کنید؟
مسیر پرچالش من در کوهنوردی آخرین صعودم به قله «لوتسه»، چهارمین قله بلند دنیا، واقع در رشته‌کوه‌های هیمالیا بود که بعد از آن فردی از ایران توانست به باشگاه هشت‌هزارمتری‌های دنیا بپیوندد و توانستم این افتخار را برای کشورم کسب کنم. اصطلاح هشت‌هزارمتری‌ها به ۱۴ کوه مستقل روی زمین اطلاق می‌شود که ارتفاعشان از سطح دریا به بیش از ۸۰۰۰ متر می‌رسد. تاکنون تنها ۳۷ نفر توانسته‌اند عضو این باشگاه باشند و این ۱۴ قله را فتح کنند و تنها ۱۷ نفر از این ۳۷ نفر توانسته‌اند این قله‌ها را بدون استفاده از اکسیژن و شریا (در اصطلاح کوهنوردی به افرادی گفته می‌شود که در ازای مبلغی در حمل بار کوهنوردان مشارکت می‌کنند) فتح کنند و امروز من یکی از آن ۱۷ نفر هستم.

جوان در آخر اگر حرفی برای خوانندگان مجله جوان دارید، ممنون می‌شویم که بشنویم.
باید خودشان را باور داشته باشند و بدانند، به هر آنچه که از ذهنشان می‌گذرد، می‌توانند دست پیدا کنند. فقط باید بکوشند و تنبلی را کنار بگذارند. بدانند کار نیکوکردن از پر کردن است. اغلب تلاش نتیجه‌بخش خواهد بود.

فعالیت بپردازد. تخصص داشتن و ماهر بودن در یک ورزش، یکی از هویت‌های شخصیتی هر دانش‌آموز می‌تواند باشد. دانش‌آموزان و نوجوانان باید پس از شناسایی استعداد خودشان، آن رشته ورزشی را به صورت اصولی و صحیح از طریق مراجع آن ورزش پیگیری کنند.

جوان برای شروع رشته کوهنوردی باید چه گام‌هایی برداشت؟

کوهنوردی یک رشته ورزشی هوازی و استقامتی است. برای شروع کوهنوردی باید ریه و قلب سالمی داشت. بنابراین ابتدا باید از طریق یک رشته ورزشی هوازی به تقویت بدن پرداخت، چون کوهنوردی حرفه‌ای مربوط می‌شود به ارتفاعات بالای پنج هزار متر. برای موفق بودن و نتیجه گرفتن در این ورزش باید فعالیت‌های ورزشی مداومی انجام داد و پشتکار داشت.

جوان شاید بسیاری از خانواده‌ها از ورود فرزندشان به کوهنوردی ترس داشته باشند و این ورزش را خطرناک بدانند. نظر شما چیست؟

به نظر من هر خانواده‌ای ابتدا باید فرزندش را واقع‌بین پرورش دهد تا بداند کوهنوردی خطرناک‌تر از رانندگی نیست. برای هر کاری ابتدا باید آموزش‌های لازم را دید تا خطرات به حداقل برسند.

جوان در مسیر صعود به قله به چه چیزهایی فکر می‌کنید؟

کوهنوردی ورزش سخت و خطرناکی است. من برای صعودهایی که قرار است انجام دهم، ماه‌ها قبل از آن خودم را آماده می‌کنم و تمرین‌های زیادی را پشت سر می‌گذارم. وقتی می‌بینم تمرین‌هایم مؤثر بوده‌اند، پا در مسیر صعود به قله مورد نظرم می‌گذارم. همواره هم در مسیر مواظب هستم که مخاطره‌ای برایم پیش نیاید تا بتوانم به هدف خودم که صعود و فتح قله است، برسم.

جوان قله‌های مورد علاقه تان در ایران و همچنین خارج از کشور کدام‌اند؟

در ایران قله «سبلان» است به ارتفاع ۴۸۱۱ متر، و خارج از ایران هم قله «آناپورنا» در نپال.

جوان در مسیری که تا امروز طی کرده‌اید، خانواده چه مقدار مؤثر بوده است؟

طبیعتاً حمایت‌های روحی و روانی خانواده بسیار مؤثر هستند. موفقیت‌های من همیشه با همراهی و همدلی خانواده همراه بوده است.

جوان جذابیت‌های کوهنوردی برای شما چیست؟

کوهنوردی باعث تقویت بدن و ورزیده شدن روح و روان انسان می‌شود. محیط این ورزش به گونه‌ای است که از نظر اجتماعی هم می‌تواند محیط سالمی برای پیشرفت فراهم کند.





آفتاب هدایت

«لیلا اسکوئی»

روزها هم متولد می‌شوند. بیست و هفتم رجب متولد می‌شود. جایی که جبریل، فرشته وحی از آسمان به زمین می‌آید و ندا می‌دهد بر مردی که قرار است به یاد همه مردم دنیا بیاورد که «شما با خدایتان پیمان بستید که تنها او را بیرستید!»

«بخوان! بخوان به نام پروردگارت!»
پروردگاری که یکتاست و هزاران هزار بار مهربان‌تر از مادر و هزاران هزار لطیف‌تر از برگ گل و هزاران هزار بار توانا‌تر از هر آنچه که متصور می‌شوی و هزاران هزار ...
محمد(ص) از غار بیرون می‌آید. هر کجا را که نگاه می‌کند،

جبریل را می‌بیند.

محمد(ص) دیگر محمد نیست. اکنون او «پیامبر» است. پیامی در سینه‌اش دارد از خدای آسمان‌ها، خدای کهکشان‌ها، خدای آب و آفتاب، خدای زمین و زمان، خدای هر چه هست و هر چه نیست.

اکنون رسالتی بر دوش‌هایش سنگینی می‌کند که جز با محرم نمی‌تواند تقسیمش کند؛ همراه روزهای سرد و گرمش. همسرش **خدیجه(س)** و پسرعمویش **علی(ع)** ...

دیگر زمین به احترام قدم‌هایش خاک می‌شود و هوا در هوای نفس‌هایش، دم مسیحایی است. غار تنهای کوه نور شده است یک سرآغاز؛ سرآغاز پیامبری، آخرین پیامبر خدا.

انگار نقطه پایان رسالت این صد و بیست و چهار هزار فرستاده به نقطه «تون» آمین می‌رسد. محمد آمینی که همواره امانت‌دار مال و آبرو و زن و فرزند مردمانی است که از بار امانت خدایشان شانه خالی کردند.

او پانزده قرن پیش برگزیده شد تا دنیا را با همه زیبایی‌هایش به انسان برگرداند، تا لبخند را به انسان هدیه دهد و انسانیت را چنان برقرار سازد که انگار همان روزی است که خداوند فرمود: «تبارک‌الله احسن الخالقین.»

انگار روزها هم روح دارند. انگار روزها هم نفس می‌کشند. انگار روزها هم متولد می‌شوند. زمین به دور خورشید می‌چرخد، اما جایی انگار تمام هستی می‌ایستد. نه از برای همه، فقط برای یک نفر که خود به تنهایی یک «هستی» است.

بیست و هفتم رجب، زمان متولد می‌شود در یک غار. غاری که دیوارهایش سال‌هاست محرم زمزمه‌های عاشقانه «محمد» است با پروردگار. نجوایی که فقط او می‌داند با خدایش. خدایی که دیدنی نیست، اما مهربان است. خدایی که بخشنده است.

خدایی که دست به قلم برد. اول از همه برای دنیای ما یک خورشید آفرید تا همه جا را روشن کند. برای سیاهی شب یک ماه و هزاران ستاره. کوه‌ها را مانند میخی بر زمین کوبید. بعد دریاها را جاری کرد تا دشت‌ها و جنگل‌ها برویند و برویند از درختان، میوه‌های شیرین و آبدار!

صدای آواز پرندگان، ماهی‌ها و حیوانات بیشه. ابرهای پنبه‌ای پر از باران و هزاران باد و نسیم و صاعقه. در دل کوه‌ها معدن‌های سنگ‌های قیمتی، از طلا و فیروزه تا الماس و زمرد و عقیق ... اما از آفرینش هیچ کدام از این‌ها به خودش تبریک نگفت ... «تبارک‌الله احسن الخالقین (مؤمنون، ۱۴)» را وقتی گفت که در انسان روح الهی دمید.

او تمام این دنیا را نقاشی کرد فقط برای یک چیز! برای آسایش و راحتی انسانی که قول داده بود، تنها او را بیرستد! انسان که پایش به زمین رسید، نه تنها شروع کرد به قتل و خون‌ریزی که خدایش را نیز فراموش کرد.

و حالا درمکه کنار خانه کعبه که **حضرت ابراهیم(ع)** بت‌شکن بنایش کرده است، بت‌های «لات» و «عزی» می‌سازند، از همان طلا و نقره‌ها و می‌گذارند پیش رویشان و می‌گویند: «تو را می‌پرستیم و از تو یاری می‌جوییم!»



زگهواره تاشهدات دانش بجوی!

«نسرین بیژنی»

اشاره

در اهمیت کسب دانش همین بس که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «دلی که در آن چیزی از حکمت نباشد، مانند مخروبه‌ای است. پس دانش بیاموزید و بیاموزانید و فهمیدگی به دست آورید و نادان نمیرید؛ زیرا خداوند متعال عذر نادانی را نمی‌پذیرد.» (محمدری شهری، ۱۳۸۴، ج ۸: ۷، ح ۱۳۷۴۹).

پیشوایان ما همواره آموختن دانش‌های متفاوت را به پیروانشان سفارش می‌کردند و با اینکه خود منبع و صاحب همه علوم گذشته و عصر خویش و علوم آینده بودند، اوقاتی را به مطالعه اختصاص می‌دادند.

مسلح شدن به سلاح دانش و معرفت، سپری است در مقابل بلاها و آفت‌های فردی و اجتماعی. انسان صاحب علم و تحصیل کرده خوب و بد را تشخیص می‌دهد و برای انتخاب راه درست در مراحل و جنبه‌های مختلف زندگی، عاقلانه‌تر تصمیم می‌گیرد. همچنان‌که حضرت علی (ع) فرمود: «الْعِلْمُ أَفْضَلُ هِدَايَةٍ»: دانش برترین هدایتگر است. (همان، ص ۸، ح ۱۳۷۶۳).

با کاوش در زندگی شهدا درمی‌یابیم، آن‌ها برای اینکه فرد مفید و مؤثرتری برای جامعه خود باشند، مطالعه کتاب‌های گوناگون را در زمره برنامه‌های اصلی زندگی خود قرار داده بودند. سخنان شهیدان در جمع هم‌زمانشان، بیانگر این واقعیت است که آن‌ها، ضمن شنیدن سخنرانی‌های دینی و مذهبی، در زمینه قرآن و تفاسیر هم مطالعه دقیق و مدبرانه‌ای داشته‌اند.

شهید علی اکبر رحمانیان

«قبل از عملیات بدر، لشکر المهدی در اردوگاه شوش مستقر بود. بچه‌ها به سفارش شهید علی اکبر، بعد از نماز صبح مطالعه می‌کردند تا زمانی که بچه‌های تدارکات بساط صبحانه را برپا کنند. بعد از صرف صبحانه هم، حاجی خودش کتاب را باز می‌کرد و بچه‌ها هم کم‌کم به جمع اضافه می‌شدند و ظرف چند دقیقه، همه نیروهای طرح و عملیات که حدود ۱۰ نفری می‌شدند، کتاب به دست بودند.

حاج علی اکبر، برای اینکه مطالعات نیروها نظم خاصی هم داشته باشد، آمده بود برای هر موضوعی، زمان خاصی را معلوم کرده بود که بچه‌ها در

مدت زمان تعیین‌شده، به مطالعه کتاب‌هایی در آن موضوع بپردازند. آن موقع که در شوش مستقر بودیم، یادم هست که سیر کتاب‌های تاریخی را شروع کرده بودیم و به سفارش حاجی مشغول خواندن کتاب «تیمور لنگ» بودیم. (آبیار، ۱۳۸۷: ۲۳).

ایامی که لشکر در خرمشهر بود، یک روز رفتم در محل سنگر «طرح و عملیات» تا شهید مطهر نیا و شهید حاج علی اکبر را زیارت کنم. وارد سنگر که شدم، دیدم دوتایی نشسته‌اند کنار هم و دارند کتاب مطالعه می‌کنند؛ ساکت و آرام مثل کسی که در ایام امتحانات به سر می‌برد. آن طرف سنگر هم راننده و چند نفر دیگر مشغول مطالعه بودند. طوری کتاب می‌خواندند که متوجه آمدن من نشدند. سرفه‌ای کردم و گفتم: «مگر با هم قهر هستید! این دیگر چه وضعی است که راه انداختید!» قبلاً از بچه‌های لشکر، اوصاف حاجی را شنیده بودم که چقدر برای وقت خود ارزش قائل است و همیشه کتاب به دست است. رفتم و پیش علی اکبر نشستم. دیدم دارد کتاب شهید مطهری را می‌خواند. خوب که دقت کردم، متوجه شدم بر حاشیه کتاب هم نکاتی یادداشت کرده است. علتش را که پرسیدم، گفت: «من بعد از خواندن یکی دو صفحه، نکات آن را می‌نویسم تا بتوانم راحت‌تر برای نیروها بگویم و خودم هم بیشتر استفاده کنم» (همان، ص ۲۴).

شهید علی صیاد شیرازی

سردار دربندی، از هم‌زمان شهید می‌گوید:

«در سال ۱۳۵۲، ایشان را برای [گذراندن] دوره تخصصی «هواسنجی بالستیک» به آمریکا می‌فرستند. در آنجا علاوه بر دانشجویان خارجی که از کشورهای دیگر حضور داشتند، دانشجویان آمریکایی هم تحصیل می‌کردند. طبیعتاً درس‌ها و آموزش‌ها همگی به زبان انگلیسی بود. در پایان دوره، وقتی که ارزیابی کردند و نمره‌ها را دادند و می‌خواستند مراسم فارغ‌التحصیلی را برگزار کنند، همه استادان آمریکایی به این نتیجه رسیده بودند که حتماً از بین آمریکایی‌ها، دانشجویی ممتاز را انتخاب کنند؛ چون انتقال مفاهیم برای آن‌ها آسان‌تر بود و کتاب‌های انگلیسی را نیز بهتر مطالعه کرده بودند. اما در نهایت تعجب می‌بیند که نمره‌های علی صیاد شیرازی از همه دانشجویان بالاتر است. [از این رو] نام ایشان به‌عنوان دانشجوی برتر در مراسم فارغ‌التحصیلی اعلام می‌شود» (انبارداران، ۱۳۸۶: ۴۱).

منابع

۱. محمدری شهری، محمد (۱۳۸۴)، میزان الحکمه. انتشارات دارالحديث.
۲. آبیار، رضا (۱۳۸۷)، دولوهای جنگ: روایت سرداران شهید خلیل مطهرنیا، حاج علی اکبر رحمانیان، انتشارات پیمان غدیر. تهران: چاپ اول.
۳. انبارداران، حسین (۱۳۸۶)، امیر دلاور. نشر شاهد. تهران.

سرنوشت طلای سیاه

حسین معتمد

مجدداً لایحه قرارداد الحاقی را به مجلس ارائه کرد. سرانجام بار دیگر مجلس با پشتیبانی مردم از تصویب لایحه قرارداد الحاقی خودداری نکرد. در نتیجه دولت منصور به طور غیرمنتظره‌ای استعفا کرد و رزم‌آرا، رئیس ستاد ارتش با تشکیل کابینه‌ای جدید به نخست‌وزیری رسید.

با روی کار آمدن دولت رزم‌آرا که مورد حمایت انگلستان و آمریکا بود، اتحاد نیروهای مذهبی و ملی افزایش یافت. آیت الله سیدابوالقاسم کاشانی و تعدادی از نمایندگان مجلس اعلامیه‌ای علیه نخست‌وزیری رزم‌آرا صادر کردند و تشکیل دولت او را شبه کودتا نامیدند. رزم‌آرا برای جلوگیری از زلزله شدن صنعت نفت ایران به طور محرمانه وارد مذاکره با انگلستان شد و پیشنهاد جدیدی به جای قرارداد الحاقی که متضمن منافع گلستان بود، ارائه کرد. در همین بین در تهران گردهمایی‌های متعددی برگزار شد. مردم در تظاهرات خواستار ملی شدن صنعت نفت بودند. سرانجام در پی این ناآرامی‌ها، خلیل طهماسبی از اعضای برجسته فدائیان اسلام^۲ رزم‌آرا را به قتل رساند. فردای آن روز یعنی در ۱۷ اسفند ۱۳۲۹ کمیسیون نفت مجلس پیشنهاد ملی کردن نفت را تصویب کرد.

در نتیجه، طرح ملی شدن صنعت نفت در ایران در ۲۴ اسفندماه ۱۳۲۹ در مجلس به تصویب رسید و ۵ روز بعد در ۲۹ اسفندماه مجلس سنا همان مصوبه را تأیید و پهلوی اول نیز مجبور به امضاء آن شد.

منبع

۱. جامی؛ گذشته چراغ راه آینده است، تهران: انتشارات ققنوس، ۱۳۹۸، ص ۵۳۵
۲. نجانی، غلامرضا؛ جنبش ملی شدن نفت ایران، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۴، صص ۱۲۶ و ۱۲۷.

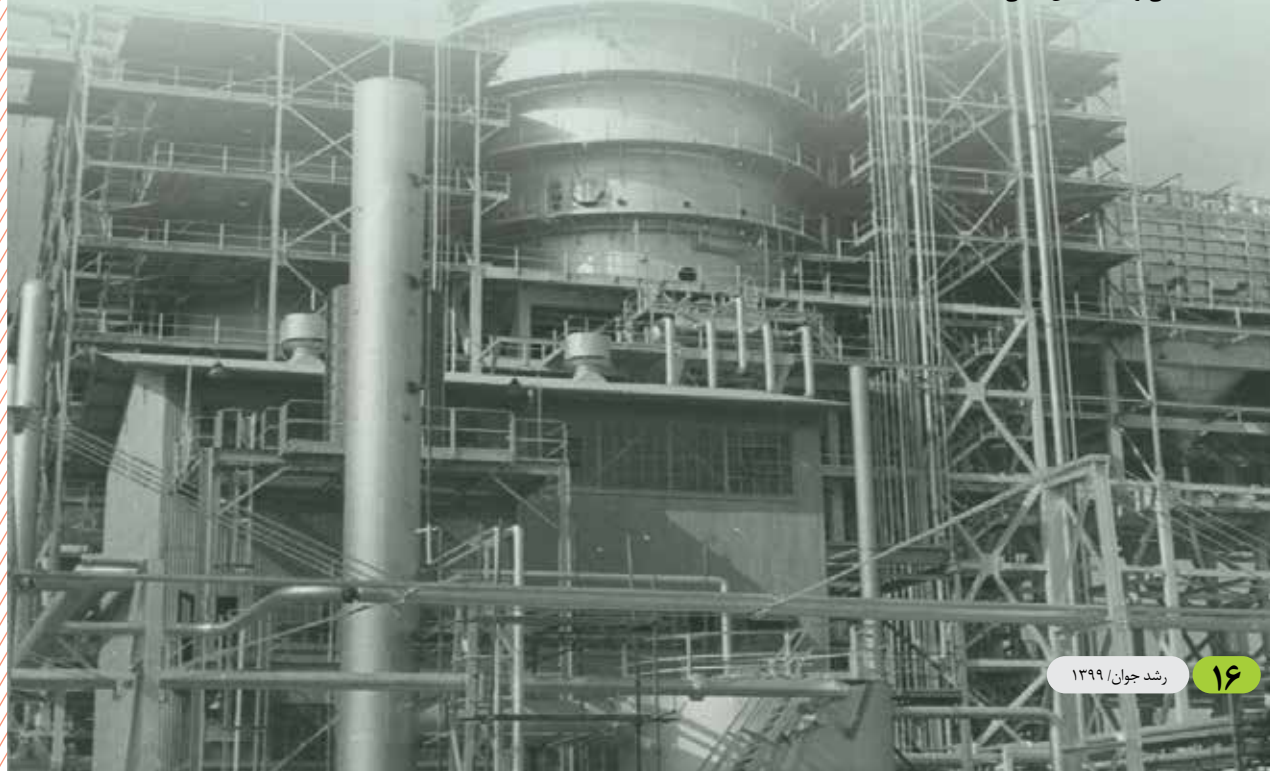
تصویب قانون ملی شدن صنعت نفت ایران در روز بیست و نهم اسفند ۱۳۲۹، نقطه عطفی در تاریخ سیاسی، اقتصادی و مبارزات مردم ایران برای نجات سرمایه‌های ملی این مرز و بوم از دست بیگانگان به شمار می‌رود.

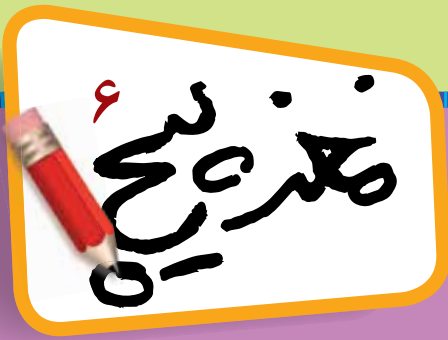
در انتخابات مجلس شانزدهم با همه تقلبات و مداخلات شاه و دربار، تعدادی از نیروهای مردمی در دور دوم انتخابات، به مجلس راه یافتند و در این دوره طرح ملی شدن صنعت نفت در مجلس تصویب شد. قانون ملی شدن صنعت نفت در واقع پیشنهادی بود که به امضای همه اعضای کمیسیون نفت در مجلس شورای ملی ایران در ۱۷ اسفند ۱۳۲۹ به مجلس ارائه شد و به تصویب رسید.

دولت انگلستان که از محصول نفت ایران و سایر کشورهای خاورمیانه درآمد بسزایی کسب می‌کرد، نماینده خود «تویل گس» را در چند مرحله برای انجام مذاکرات نفت به ایران فرستاد. او سرانجام در سال ۱۳۲۸ پس از مذاکرات مفصل با وزیر وقت دارایی، قرارداد ننگین الحاقی ۱۹۳۳ ایران و انگلستان را که به قرارداد «گس — گلشانیان»^۱ معروف شد امضا کرد.

محمد ساعد، نخست‌وزیر وقت، که قول داده بود قرارداد الحاقی را به تصویب برساند در پایان دوره پانزدهم مجلس شورای ملی آن را به مجلس برد ولی بر خلاف تصور او نمایندگان مجلس به لایحه مذکور رأی ندادند. این موضوع و همچنین آگاهی مردم از ماهیت استعماری قراردادهای قبلی زمینه را برای مخالفت‌های بعدی و تلاش برای ملی کردن صنعت نفت ایران فراهم کرد. دولت ساعد به دلیل عدم تصویب قرارداد الحاقی استعفا کرد. دو ماه بعد از تشکیل دوره شانزدهم مجلس، علی منصور به نخست‌وزیری منصوب شد. او

۱. قراردادی که در دوران پهلوی اول با یک شرکت نفت انگلیسی منعقد شد، قرارداد نفت ۱۳۱۲/ش ۱۹۳۳م بود که توسط تقی‌زاد نماینده ایران به امضا رسید.
۲. اعضای اصلی فدائیان اسلام عبارت بودند از: سید مجتبی نواب صفوی، عبدالحسین واحدی، محمد واحدی، مظفر ذوالقدر، خلیل طهماسبی، محمد مهدی عبد خدایی و سیدحسین امامی.





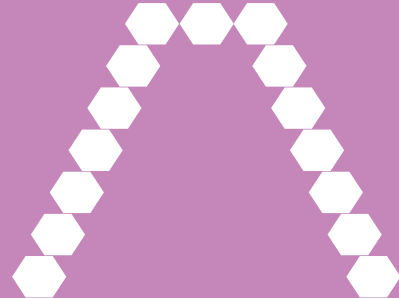
« پریسا پر مور
« کیمیا هاشمی

معما

چند مثلث وجود دارد که محیط آن‌ها برابر ۱۵ و طول ضلع‌های آن‌ها عدد صحیح باشد؟

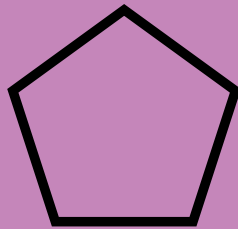
الگو نعل اسبی

اعداد ۱ تا ۱۵ را طوری روی الگوی نعل اسبی زیر قرار بده که مجموع هر دو عددی که کنار هم قرار می‌گیرند، یک عدد مربع کامل شود.



پنج ضلعی در پنج ضلعی

آیا می‌توانی پنج ضلعی منتظم زیر را به پنج عدد پنج ضلعی برابر تقسیم کنی؟ پنج ضلعی‌های می‌توانند منتظم یا غیر منتظم باشند.



پاسخنانه مغز پیچ ۵

با استفاده از اطلاعات مسئله داریم:

قرمز - انگلیسی: **ساندویچ**، **سالاد**، اسپاگتی، شنپسل مرغ، رولت گوشت

قرمز - انگلیسی: **قهوه**، **چای**، شیر، آبمیوه، آب

قرمز - انگلیسی: **خرگوش**، پرنده، گربه، اسب، ماهی

خرگوش - سوئدی: **قرمز**، سبز، سفید، زرد، آبی

خرگوش - سوئدی: **چای**، قهوه، شیر، آبمیوه، آب

خرگوش - سوئدی: **ساندویچ**، **رولت گوشت**، سالاد، اسپاگتی، شنپسل مرغ

چایی - دانمارکی: **قرمز**، **سبز**، سفید، زرد، آبی

چایی - دانمارکی: **خرگوش**، پرنده، گربه، اسب، ماهی

چایی - دانمارکی: **اسپاگتی**، **ساندویچ**، شنپسل مرغ، سالاد، رولت گوشت

ساندویچ - آلمانی: **قرمز**، **زرد**، سبز، سفید، آبی

ساندویچ - آلمانی: **خرگوش**، **پرنده**، گربه، اسب، ماهی

ساندویچ - آلمانی: **چای**، **آبمیوه**، قهوه، شیر، آب

نروژی - **قرمز**، **آبی**، سبز، سفید، زرد

نروژی - **خرگوش**، پرنده، گربه، اسب، ماهی

نروژی - **چای**، **شیر**، قهوه، آبمیوه، آب

نروژی - **ساندویچ**، اسپاگتی، شنپسل مرغ، سالاد، رولت گوشت

نروژی باید در اولین خانه باشد، فرض می‌کنیم اولین خانه از سمت چپ شروع می‌شود: خانه کنار نروژی هم آبی است. پس خانه نروژی سفید و سبز نمی‌تواند باشد، قرمز و آبی هم که نیست پس زرد است. چون زرد است، سالاد می‌خورد. پس خانه کنار آن اسب دارد.

- خانه ۱، سالاد می‌خورد، پس آبمیوه نمی‌خورد، چایی هم نمی‌خورد، شیر هم برای خانه شماره ۳ است، چون زرد است پس قهوه هم نمی‌نوشد، پس تنها آب می‌ماند. در نتیجه خانه بغلی آن هم شنپسل مرغ می‌خورد.
- خانه ۲، هم پس از حذف گزینه‌ها چای می‌نوشد. در نتیجه دانمارکی است.
- خانه شماره ۳، چون شیر می‌نوشد سبز نمی‌تواند باشد، آبی و زرد و سفید هم که نیست، در نتیجه قرمز است.
- پس خانه ۵ سفید و خانه ۴ سبز است و قهوه می‌نوشد.

۱	۲	۳	۴	۵
زرد	آبی	قرمز	سبز	سفید
آب	چای	شیر	قهوه	
سالاد	شنپسل مرغ			
نروژی	دانمارکی	انگلیسی		
....	اسب			

- از جاهای خالی جدول نتیجه می‌گیریم که ۵ آبمیوه می‌نوشد، پس اسپاگتی می‌خورد. پس برای خانه ۳ که انگلیسی است تنها غذایی که می‌ماند رولت گوشت است. پس پرنده هم دارد.
- برای خانه شماره ۴ هم تنها غذا ساندویچ می‌ماند. پس آلمانی است.
- کنار خانه‌ای که شنپسل مرغ می‌خورد باید خانه‌ای باشد که گربه دارد، خانه ۳ پرنده دارد، پس حیوان خانه ۱، گربه است.
- خانه شماره ۴ که آلمانی است، خرگوش نمی‌تواند داشته باشد، پس تنها ماهی برای او می‌ماند.
در نهایت با تکمیل کردن جدول داریم:

۱	۲	۳	۴	۵
زرد	آبی	قرمز	سبز	سفید
آب	چای	شیر	قهوه	آبمیوه
سالاد	شنپسل مرغ	رولت گوشت	ساندویچ	اسپاگتی
نروژی	دانمارکی	انگلیسی	آلمانی	سوئدی
گربه	اسب	پرنده	ماهی	خرگوش

۱	۲	۳	۴	۵
نروژی	آبی	شیر		
زرد	اسب			
سالاد				

پ یعنی پدر، پدر یعنی پروانه آبی

«لیلا اسکویی»

«تصویرگر: سحر فرهادروش»



لطفاً بارکد را
اسکن کنید!



«برو» داشت، قبل از آنکه جان تسلیم می‌کرد به جان‌آفرین، یک جمله هم در مورد اهمیت نقش عیال و متعلقات می‌گفت که ما دیگر احساس هویج بودن در زندگی بابا نمی‌کردیم! همان موقع که خلیل عمو تریلی خرید، بابا یک تاکسی خرید. از این تاکسی‌هایی که صندلی‌هایشان پولیش داشتند و اولین کاری که راننده با پنجره‌ها انجام می‌داد، این بود که دستگیرهٔ چرخان پنجره‌ها را در می‌آورد. بابا رانندهٔ تاکسی شد.

خودش هیچ‌وقت چیزی از تریلی و پول تعریف نکرد، اما یک‌بار مامان در میان گریه‌هایش گفت که خلیل عمو هرگز بدهی‌اش را پس نخواهد داد!

تمام روزگار بابا در دنده یک و دو می‌گذشت و ما به سیاهی دور ناخن‌های دست‌هایش عادت کرده بودیم. اسمش این بود که شغل آزاد دارد. در هفته شاید یک روز با ما صبحانه می‌خورد. بقیهٔ روزها لقمه‌های اصرار مامان بود که به کیفش سرازیر می‌شد! ما بزرگ و بزرگ‌تر می‌شدیم و بابا کم‌کم سفیدی موهایش به چشم می‌آمد. دیگر برای معاینهٔ فنی ماشین ساعت کوک نمی‌کرد یا ماشینی نبود که بدون بوق سلام‌وعلیک از کنار بابا رد شود.

ماشین به خرج افتاده بود. تخم‌مرغ گران شده بود. ماشین ریپ می‌زد، مرغ و گوشت دو برابر شده بود. لاستیک‌ها صاف شده بودند. من هم دلم می‌خواست لباس مارک بپوشم.

مامان در حالی که سعی می‌کرد با انگشت سیابه‌اش تمام سفیده‌های لزج و لجوج چسبیده به پوست تخم مرغ را بیرون بکشد و به مایهٔ کوکو اضافه کند، دندان‌هایش را روی هم فشار داد و غرید: «خیلی خب! جوونمرگ نشده! هزار تنه‌آقا بیاد و بره! ایشالا درمون که شد، بشینیم با آقات حساب‌کتاب کنیم ببینیم سر ماه می‌رسیم یا طبق معمول ماه می‌خواد کش بیاد!»

– سر ماه! سر ماه! آه! سرمون رفت سر این ماه! پس کی زندگی ما می‌خواد زندگی بشه؟! اسمش مردگیه! مردگی! هفته‌ای چهار روز یا کوکو سبزی یا دوپیازه! اصلاً نفهمیدم چه شد که این حرف‌ها از دهانم پرید. انگار فکرم دو تا شود یا انگار که دو نفر باشم یا ...

اصلاً چه اهمیتی داشت؟! مرغ از قفس پریده بود! مامان را خیلی هاج‌وواج دیده بودم، مثلاً وقتی از جهازبرون صنم آمد. صنم دختر خلیل عمو بود که فقط دو ماه از مهوش، یعنی خواهر بزرگ من، بزرگ‌تر بود.

خلیل عمو هم مثل بابا راننده بود، اما وضع آن‌ها کجا وضع ما کجا! خلیل عمو با اینکه چند سالی از بابا کوچک‌تر بود، رانندهٔ تریلی بود. بار می‌برد این شهر و آن شهر. بعد از ازدواج هم بار خارج گرفت و همراه زن عمو کل اروپا را گشتند. این شد که هم ماه عسل خارجی داشتند و خرج سفرشان درآمد و هم توانستند صاحب خانه بشوند و اول زندگی مستأجری نبینند. با اینکه بعد از ۲۰ سال، سفرنامهٔ مارکو پولوی زن عمو تمامی نداشت، اما انصافاً خوش‌سروزیان بود و ناخودآگاه دوست داشتی گوش کنی به تعریف‌هایش از خیابان «شازنه لیزه» و ساعت «بیگ بن»، طعم «پنیر کپنهاک» و یک‌وری بودن «برج پیزا». همیشه خدا هم یک «اکسسوری جدید» داشت از دیار فرنگ حتی شده یک گل سر!

اصلاً اصل اصلش بابا به خلیل عمو رانندگی یاد داد. بعد هم برای پیش‌قسط اولین تریلی‌اش، طلاهای مامان را فروخت. بعد از آن هم دیگر نتوانست حتی یک انگو برای مامان بخرد؛ من و مهوش که پیشکش!

مهوش برای کار خیلی به این در و آن در زد که خدا را شکر در یک شرکت خصوصی استخدام شد. اما حقوقش برکت نداشت، یک طوری بود. حکایت همان سر ماه بود. آخرش هم شرکت را به جرم کلاهبرداری پلمپ کردند! مهوش افسرده بود که صنم با کلی تشریفات و بریز و بیاش به خانهٔ بخت رفت. زن عمو نمی‌دانست با آن قابلمه‌های آلمانی و قندان‌های چک و گوشت‌کوب نقره پز بدهد یا آن اکسسوری‌ها که از گل سر شروع می‌شد تا به خلخال پایش برسد!

وصیت آقاچان، یعنی همان جد بزرگوار، بود که هرگز برادری‌تان را فدای چیزی نکنید؛ مخصوصاً چرک کف دست! اما هیچ‌وقت ندیدم که این وصیت آویزهٔ گوش خلیل عمو شده باشد. بابا طوری در عروسی خوش‌حال بود که انگار در آسمان هفتم است.

همیشه آرزو می‌کردم کاش حالا که حرف آقاچان آن قدر

گذاشت روی پیشخوان آشپزخانه و بلندبلند خداحافظی کرد. چشم در چشم مامان شدم که دیگر عصبانی نبود، اما غم دلش پرپر می کرد. چه باید می کردم که تا حالا نکرده بودم؟! مگر می شود بیشتر از این صبر کرد که من طاقت نداشتم؟! خودشان جوانی کرده بودند، حالا نوبت من بود!

هیچ کدام حرف های من نبودند! همه این ها را لاله یادم داده بود که در کتابخانه با او آشنا شده بودم. یک دختر هم سن و سال خودمان که همیشه مارک می پوشید، با دوستش چانه زده بود که مرا هم در اکیشان بپذیرند.

کتاب کنکور و تست و درس هم بهانه بود! من لباس می خواستم! آخر هفته تولد یکی شان بود که من نمی شناختم! مامان پنج تا تراول چروک گذاشت کنار کتاب هایم و خواست دعوا کند و نصیحت و تهدید، اما با لحن آرامی گفت: «دخترم! بابا این پول را داد!»

از بغض بعدش فهمیدم که حتماً حرف دیگری هم زده است، اما نپرسیدم.

پول زیادی نبود، اما برای من خیلی بود. با ذوق و شوق رفتم برای خرید که فردا در تولد، آبروی لاله را نبرم. آخر پول را هم دادم دو تا سنجاق نگین آبی پروانه ای. تمام شب کابوس می دیدم که تمام آرزوهایم را دار می زنند!

نزدیک به ساعت چهار بود که باید آماده می شدم. بوی کوکو سبزی خانه را پر کرده بود. از اتاق بیرون نمی رفتم که لباس هایم بو بگیرند. دل توی دلم نبود. لاله گفته بود که یک تاکسی در اختیار گرفته است و ماشین نمی آورد بیرون. فکر کنم نگران بود که ماشینش البته به قول خودش عروسکش، کرونا بگیرد!

جلوی آینه ایستادم که صدای بابا آمد:

– زهره! مهوش! مهربان! کجایی؟!!

دلم هری ریخت. بابا! این وقت روز!

بعد از چند لحظه ناگهان در اتاق من و مهوش را باز کرد و با روی خوشی گفت: «احوال خانم دکتر! حاضر شو بابا، خودم می برمت کتابخونه!»

تا حالا دروغ نگفته بودم؛ نه به او نه به مامان. به مهوش هم ته ته اش اینکه ابروهایش قرینه است که هیچ وقت خدا نبود!

– چرا رنگت پریده بابا؟!!

بعد دست کرد داخل جیب کتش و سه تا تراول دیگر در آورد. همه صورتش می خندید!

– بیا بابا! اینم پول اضافه برای کتابات! امروز ماشین دوستمو گرفتم. یه سرویس در اختیار دارم، پولش هم پیش پیش گرفتم! برای کتابای ...

گوش هایم دیگر نمی شنید!

چشمانم پر از بابا بود!

و ...

پروانه هایی که دیگر نمی درخشیدند ...

ولادت امام علی (ع) و «روز تمام پدرها، تمام پروانه های آبی مبارک!»

ماشین تند و تند باتری خالی می کرد که من کنکوری شدم.

موتور ماشین پایین آمد و کرونا از راه رسید!

و امروز که انگار حرف از دهانم سر خورد!

مامان چندبار پلک زد توی صورتم. باورش نمی شد درست شنیده باشد. بغض داشت، اما با حرص گفت: «باشه! پولشو می دم! برو بخرا! اما وای به حالت اگه یه تست نزده باشی!»

در همین هنگام صدای زنگ در آمد. به طرف آیفون پرواز کردم. از چشمانش خجالت می کشیدم. ننه آقا و بابا بودند. با مامان هر دو بغضمان را خوردیم که انگار



چیزی نشده است.

ریه های ننه آقا خس خس می کرد. با ماسک

نمی توانست نفس بکشد. دیابت هم داشت و تمام آن چیزهایی که برای ابتلا به یک کرونای درجه یک لازم بود!

مامان قربان صدقه ننه آقا می رفت و نازبالت ها را یکی پس از دیگری زیر سرش مرتب می کرد.

بابا چند تا مشمع هویج را هن کنان آورد و دستش را داخل جیب کتش فرو برد و چند تا زنجبیل تازه بیرون آورد.

پیچیده اما بی معنی

اسماعیل امینی

«شعر حجم آن‌هایی را گروه می‌کند که در ماورای واقعیت‌ها به جست‌وجوی دریافت‌های مطلق و فوری و بی‌تسکین‌اند. و عطش این دریافت‌ها هر جست‌وجوی دیگری را در آن‌ها باطل کرده است.» این جمله‌ها، سطرهای آغازین یک بیانیه نظری شعر است که در دهه ۱۳۵۰ منتشر شد. بیانیه مزبور برای توضیح‌دادن مبانی نظری یک جریان شعری تهیه شده بود. من بارها این جمله‌ها را خواندم و تمام بیانیه را هم خواندم و چیزی دستگیرم نشد. بسیاری از بیانیه‌ها، مقاله‌ها و کتاب‌هایی درباره مباحث نظری شعر که جمله‌هایی از همین دست در آن‌هاست. حرف‌هایی که ظاهر زیبایی دارند و حتی باشکوه و عمیق به نظر می‌رسند، اما بی‌معنا هستند. پیچیدگی مصنوعی، روشی است برای پوشاندن ضعف‌های منطقی مباحث نظری. حرف‌های منطقی و تحلیلی ممکن است برای عموم مردم، سخت و دشوار فهم باشند، اما برای متخصصان همان مباحث باید قابل فهم باشند. پس اگر در جایی از این نوع متن‌ها دیدید که هر چه می‌خوانید چیزی دستگیرتان نمی‌شود، نگران سوادتان نباشید و به سواد نویسندگان آن متن‌ها شک نکنید. تعبیرهایی مانند «دریافت‌های مطلق و فوری و بی‌تسکین» فقط بازی با کلمات هستند. این بازی‌های لفظی برای سرگرم کردن دیگران خوب‌اند، اما گرهی از کار شعر و دوست‌داران شعر نمی‌گشایند. اگر در جلسات شعر شرکت می‌کنید، این نوع ابهام‌ها را با مسئول جلسه در میان بگذارید و یا از شاعران باتجربه بخواهید راهنمایی‌تان کنند. همچنین می‌توانید، نوشته‌ها و کتاب‌هایی را که به نظرتان مبهم‌اند، به معلمان نشان بدهید، تا در فهمیدن آن‌ها کمکتان کند. یا اگر اشکال و نارسایی از متن است، خیالتان راحت شود و خواندن متن‌های پیچیده و نارسا را رها کنید و به سراغ کتاب‌هایی بروید که هم اعتبار علمی دارند و هم نشرشان منطقی و قابل درک است.

شعر به این سپیدی

محمد کاظم کاظمی

قافیه نیستند که همه در انتهای سطرها بیایند، ولی نوعی پیوند موسیقایی ایجاد کرده‌اند.

ما بریده‌بریده حرف زدن داریم. خب اینجا می‌شود حضرت ابالفصل عباس را که بدنش بریده‌بریده شد، به یک راز تشبیه کرد. بله شعر برای حضرت عباس سروده شده است. پس آن «به گونه ماه» هم بی‌ربط نبود. می‌دانیم که «قمر بنی‌هاشم» لقب آن حضرت بوده است. او بر لب فرات رفت. پس می‌شود گفت که راز بر لب آمده است. و بر لب آمدن راز، به معنی افشا شدن آن است.

کلمه «متواتر» را ببینید. پیش‌تر «آیه» داشتیم. کلمه «متواتر» که یک صفت معروف برای حدیث‌هاست، نمی‌تواند با این «آیه» ارتباط کمرنگی داشته باشد؟ یا لاقول «حدیث» را برای ما تداعی کند و نقبی به کلمه «آیه» بزند؟ می‌تواند چنین باشد؛ هر چند ممکن است شاعر تعمدی نداشته باشد. و بالاخره شاعر می‌گوید: «کنار درک تو کوه از کمر شکست». این کوه را با «جبل نور» اول شعر همراه سازید، و اینکه جبل نور، صفت حضرت امام حسین (ع) بوده است. وقتی می‌گوید کوه از کمر شکست، یادآور کلام حضرت است که با شنیدن خبر شهادت حضرت عباس فرمود کرم شکست. می‌بینید که هر چه این شعر را می‌کاویم، به ارتباط‌های بیشتری می‌رسیم. همین ارتباط‌های معنایی و آوایی در کنار ساختار فشرده کلام آن را به شعر بدل کرده است؛ ضمن اینکه کلام از تخیل و احساس هم بهره‌مند است.

به گونه ماه

نامت زیانزد آسمان‌ها بود
و پیمان برادری‌ات
با جبل نور
چون آیه‌های جهاد
محکم
تو آن راز رشیدی
که روزی فرات
بر لب آورده
و ساعتی بعد
در باران متواتر پولاد
بریده‌بریده
افشا شدی
و باد
تو را با مشام خیمه‌گاه
در میان نهاد
و انتظار در بهت کودکانه حرم
طولانی شد
تو آن راز رشیدی
که روزی فرات
بر لب آورده
و کنار درک تو

«فرق شعر سپید و نثر چیست؟» این پرسشی است که بارها و به شکل‌های گوناگون آن را شنیده‌ایم یا با آن درگیر بوده‌ایم. می‌دانیم که شعر سپید یا شعر منثور، شعری است که در آن وزن و قافیه نداریم. یعنی در واقع از شعر «نیمایی» که وزن و قافیه دارد، ولی مصراع‌های بلند و کوتاه است، یک قدم آن‌سوتر رفته‌ایم. خب نثر هم که وزن و قافیه ندارد. پس چه چیزی یک شعر سپید را از نثر متفاوت می‌سازد.

یک پاسخ ساده و البته سطحی، این است که شعر حاصل احساس و عاطفه انسان است. اگر کلامی احساسات مخاطب را برانگیخت، شعر است. یک پاسخ دیگر این است که برای رسیدن به شعر، کلام باید خیال‌انگیز باشد؛ یعنی صورتهای خیال، مثل تشبیه، اغراق، حس‌آمیزی و ... در آن به کار رفته باشد. ولی یک دل‌نوشته یا قطعه ادبی هم این دو چیز را دارد. حتی گاهی این دل‌نوشته‌ها طوری احساس دارند که دل آدم را کباب می‌کنند، ولی شعر نیستند.

در شعر باید یک کار زبانی هم صورت گیرد. یعنی سرایش شعر بیش از تخیل و احساس (که ما همیشه آن‌ها را برای سرایش شعر کافی می‌دانیم) به برجستگی بخشیدن به زبان نیاز دارد. یعنی کلام باید به گونه‌ای باشد که هر کلمه در آن علاوه بر نقش معمولی خود برای بیان معنی، یک نقش دیگر هم پیدا کند. حالا اگر همه کلمات هم این نقش را نیافتند، حداقل تعدادی بیابند.

در این ارتباط به شعر زیر توجه کنید:

«مرا تو بی‌سبی نیستی / به راستی صلت کدام قصیده‌ای ای غزل»

در اینجا کلام خیلی تخیل ندارد، ولی شاعر یک کار زبانی کرده است. سخن را طوری متفاوت ساخته است که به راستی در حافظه مخاطبان هم رسوب می‌کند. او کلمه «صله» را به شکل قدیمی آن «صلت» می‌آورد و میان «قصیده» و «غزل» تناسب ایجاد می‌کند. عبارت «مرا تو بی‌سبی نیستی» ساختار خاصی دارد که به آن رنگی ابهام‌آمیز داده است؛ به طوری که برگردان آن به نثر دشوار است. ابزارهای متمایز ساختن کلام از نثر بسیار است و هر شاعری بنا بر ذوق و سلیقه خود ممکن است از یک ابزار کمک بگیرد. مثلاً شاعر در اینجا به کمک انتخاب بافت و واژگان کهن فارسی، این کار را کرده است. چیزی که به آن «باستان‌گرایی» می‌گوییم. شاعری دیگر می‌تواند کاری دیگر بکند. مهم این است که طوری سخن بگوییم که حاصل کلام ما، علاوه بر احساس و تخیل، از نوعی موسیقی و تناسب‌های زبانی هم بهره‌مند باشد.

یکی از شعرهای سپید موفق، «راز رشید» از کتاب «گنجشک و جبرئیل» اثر حسن حسینی است. این شعر از وزن و قافیه بی‌بهره است، ولی انگار زنجیرها و پیوندهای محکمی میان کلماتش، آن را از نثروارگی نجات داده‌اند. مثلاً در همان فراز اولیه شعر، کلمه «گونه» هم به معنی «مانند» است و هم به معنی «کناره صورت»؛ یعنی «به گونه ماه». ضمن اینکه «همانند ماه» معنی می‌دهد. «گونه» با «زبان» سطر بعد تناسب دارد، چون هر دو از اجزای بدن انسان هستند. تازه «زبان» هم به صورت ساده نیامده، بلکه در کلمه «زیانزد» پنهان شده است؛ یک ارتباط پنهانی زیبا. شاعر از محکم بودن پیمان حرف می‌زند، ولی در عین حال به یادش می‌آید که ما در قرآن، آیات محکم و متشابه داریم. پس عبارت «آیه‌های جهاد» را می‌آورد تا اینجا ارتباطی ایجاد کند. و باز این «جهاد» با «پولاد»، «باد» و «نهاد» ارتباط آوایی دارد. این‌ها



جاناتان مرغ دریایی

داستان پرنده‌ای که پرواز را می‌فهمید



«نسرین بیژنی»

«تصویرگر: سحر فرهادروش»

ریچارد باخ خلیان و نویسندگانی است که تاکنون سه کتاب درباره پرواز نوشته و طی دهه‌های گذشته، «مجله پرواز» را منتشر کرده است و بیش از ۱۰۰ مقاله و داستان در آن دارد. او کتاب «جاناتان مرغ دریایی» را در سال ۱۹۷۰ نوشت؛ کتابی سرشار از امید، داستان پرواز و رهایی. داستان چگونه پریدن و دل‌کندن، داستانی نمادین که می‌شود از آن اوج گرفتن را آموخت. کتاب ابتدا بیانگر سه مرحله پر مفهوم زندگی انسان است که برای رسیدن به کمال به آن نیاز دارد؛ سه مرحله حرکت، رشد و مسئولیت‌سازندگی. کتاب در عین سادگی، مفاهیم عمیقی را دنبال می‌کند. در سال ۲۰۱۴ نسخه جدیدی از کتاب به بازار آمد که بخش چهارمی هم به آن اضافه شده بود.

خلاصه داستان

رئیس گفت: «جاناتان به خاطر مایه ننگ‌بودن در مرکز بایست. تو از جامعه مرغان دریایی طرد شدی و محکوم به زندگی انفرادی در صخره‌های دور دست هستی. روزی خواهی آموخت که بی‌مسئولیتی به هیچ نمی‌ارزد.» جاناتان غصه‌اش فقط تنهایی نبود، بلکه این بود که مرغان دیگر از باور شکوه پروازی که در انتظارشان بود، خودداری می‌ورزیدند. او پرواز را آموخته بود و از بهایی که بابت آن می‌پرداخت، متأسف نبود. با فرا رسیدن غروب آن‌ها از راه رسیدند. دو مرغ دریایی تابناک چون درخشش ستاره‌ها در کنارش ظاهر شدند و گفتند: «ما آمده‌ایم تا تو را بالاتر ببریم. یک آموزش پایان می‌یابد و زمانی فرا می‌رسد تا آموزشی دیگر آغاز شود.»

یک شب که مرغ‌های دریایی در حال پرواز شبانه نبودند، جاناتان تمام جرئت‌ش را جمع کرد و به طرف ریش سفید مرغان دریایی رفت و با دلهره گفت: «خب در اینجا چه اتفاقی می‌افتد؟ هیچ مکانی مثل بهشت وجود ندارد؟» «چیانگ گفت: «نه جاناتان، بهشت در کامل‌بودن است. تو در لحظه‌ای که سرعت کامل را حس کنی، کم‌کم به بهشت خواهی رسید. هر عددی را محدودیتی است و فقط کمال است که محدودیت‌پذیر نیست.» فوت‌وفن کار برای جاناتان این بود که خود را در محدودیت جسم محصور نبیند. چیانگ مکرراً به او می‌گفت: «تو به فهم پرواز احتیاج داری.»

اما بالاخره روزی رسید که چیانگ ناپدید شد. او گفت: «جاناتان تمام عملکردت را روی عشق بگذار» و این‌ها آخرین کلماتی بودند که او گفت.

هرچه جاناتان بیشتر درس‌های مهربانی‌اش را تمرین می‌کرد و

جاناتان لیوینگ استون پرنده‌ای عادی نبود. بیشتر مرغان دریایی جز یادگیری راه‌های ساده پرواز، زحمت بیشتری به خود نمی‌دهند و فقط بلندن برای به دست آوردن غذا از ساحل دور شوند و دوباره به ساحل بازگردند. چون برای اکثر آن‌ها آنچه اهمیت دارد، خوردن است نه پرواز. اما برای این مرغ دریایی، پرواز از خوردن اهمیت بیشتری داشت. او فهمیده بود که روحیه و رفتار او را در جمع مرغان دیگر ارزشمند و محبوب نمی‌سازد. مادرش همیشه از او می‌پرسید: «چرا مثل دیگر هم‌نوعان بودن، این قدر برایت مشکل است؟»

جاناتان تمام قول و قرارهای لحظه پیشش فراموشش شدند. به سرعت از باد تند و تیز عبور کرد. با تمام این‌ها باز خود را به خاطر قول‌هایی که به خودش داده بود، مقصر نمی‌پنداشت. چنین قول‌هایی به درد مرغانی می‌خورند که زندگی را به روال معمولی پذیرفته‌اند. آنکه مزیت فراگیری را لمس می‌کند، لزومی به پایبندی به این قول‌ها ندارد.

آن روز وقتش را برای گفت‌وگو با دیگر مرغان دریایی تلف نکرد. در عوض تا غروب آفتاب به پروازش ادامه داد و چگونگی چرخش حرکت دورانی در جهت عکس و سرعت چرخیدن را کشف کرد. وقتی به زمین نشست، دسته مرغان دریایی مجمع مشورتی برقرار کرده بودند.

جاناتان لیوینگ استون، بیا وسط بایست!

ایستادن در وسط فقط به معنی مایه ننگ یا مایه افتخار بودن محسوب می‌شد. جاناتان فکر کرد گله مرغان دریایی که امروز دنبال صبحانه بودند، موفقیتش را دیدند! اما من هیچ افتخاری نمی‌خواهم و در آرزوی سردستگی نیستم. فقط می‌خواهم آنچه را که دریافته‌ام، با دیگران قسمت کنم.



سولیوان: اولین معلم و راهنمای جانانان در مرحله دوم داستان است.



چیانگ: او ریش سفید مرغان دریایی و کسی است که مفاهیم فلسفی بسیاری را برای جانانان مطرح می‌کند. روزی که چیانگ ناپدید می‌شود، از جانانان می‌خواهد تا تمام عملکردش را روی عشق بگذارد.



فلچر: او اولین طردشده‌ای است که شاگرد جانانان می‌شود تا اصول پرواز را یاد بگیرد. تصادف او با صخره‌های سنگی توانایی تغییر ناگهانی سطح هوشیاری‌اش را آشکار می‌کند. جانانان در زمان ناپدیدشدن، مسئولیت شاگردانش را به او می‌سپرد.

سخت گرانیتهی برخورد کرد. ترس و هراس شدید و سیاهی او را در خود گرفت و سپس خود را در آسمانی عجیب شناور یافت. - جانانان، تو اینجا چه می‌کنی؟ صخره‌ها! من نمرده‌ام؟ - آرام باش و فکر کن. اگر اکنون داری صحبت می‌کنی، واضح است که نمرده‌ای. آنچه موفق به انجامش شدی، تغییر نسبت ناگهانی سطح هوشیاری‌ات بوده است. اکنون می‌توانی اینجا بمانی یا برگردی و به کارت در گله ادامه دهی.

- می‌خواهم به گله برگردم. فلچر در زیر صخره سرش را تکانی داد و چشمانش را باز کرد. با اولین تکانی که خورد، غریو صدای عظیمی از جمعیت برخاست.

- او زنده است، او که مرده بود زنده است! - پسر مرغ دریایی عالی‌مقام او را به زندگی بازگرداند. - نه او یک شیطان است. شیطان آمده است تا گروه را از هم بپاشاند.

فریاد شیطان! چون بادی از اقیانوس توفان‌زده به میان جمعیت مرغان دریایی که چهار هزار نفر بودند، نفوذ کرد. نوک‌هایشان تیز شدند و برای نابودکردن بال به بال هم دادند.

تا صبح دسته دیوانگی‌اش را فراموش کرده بود. جانانان به فلچر گفت: «نگذار آن‌ها درباره من شایعات احمقانه بپراکنند. من یک مرغ دریایی هستم و دوست دارم پرواز کنم. آنچه را که چشمانت به تو می‌گویند، باور نکن. همه آنچه که نشان می‌دهند، محدودیت است» و سپس جانانان در میان آسمان خالی ناپدید شد.

مدت زمانی بعد فلچر به آسمان پر کشید و خود را با گروه شاگردان جدیدی رو به رو یافت که مشتاق فرا گرفتن بودند.

هرچه بیشتر به خاطر دانستن ماهیت عشق کار می‌کرد، بیشتر می‌خواست به زمین برگردد.

او برگشت و پس از سه ماه هفت شاگرد داشت که همگی طرد شده بودند. جانانان هر شب در ساحل به آن‌ها می‌گفت: «در واقع هر کدام از ما انگاره‌ای از مرغ دریایی عالی‌مقام هستیم. یک انگاره نامحدود. آزادی و پرواز دقیق گامی به سوی بیان طبیعت واقعی است. هر چیز که ما را محدود می‌کند، باید کنار گذاشته شود.»

یک ماه بعد بود که به شاگردانش گفت زمان بازگشت به گروه فرا رسیده است و آن‌ها پرواز کردند.

او جلسه‌های تمرینش را مستقیماً بالای ساحل شورا برگزار می‌کرد و به فشار آوردن روی شاگردانش برای محدودکردن توانایی‌شان می‌پرداخت. تدریجاً شب‌ها دایره دیگری اطراف دایره‌شان شکل گرفت؛ دایره مرغان کنجکاو که در تاریکی برای ساعت‌ها در آنجا می‌ماندند. او برایشان از چیزهای بسیار ساده می‌گفت: «اینکه پرواز حق هر مرغ دریایی است.»

صبح روز بعد، فلچر اولین شاگرد جانانان به او گفت: «در گروه می‌گویند اگر تو پسر خود مرغ عالی‌مقام نیستی، پس تو هزار سال جلوتر از زمان هستی.» جانانان آهی کشید و پس از سکوتی طولانی گفت: «این نوع پرواز همیشه در اینجا وجود داشته است تا به وسیله هر فردی آموخته شود؛ فردی که مایل به کشف آن باشد. این هیچ ربطی به زمان ندارد.»

یک هفته بعد بود که آن اتفاق افتاد. فلچر در حال نشان دادن اصول پرواز به شاگردان جدید بود که یک پرندۀ جوان سر راهش قرار گرفت. فلچر برای اجتناب از برخورد با او، با عجله به چپ چرخید و با سرعت دویست مایل در ساعت به صخره‌های

قلمستون

کبری بابایی

رؤیایی بی انتها

دیرگاهی ست مردهام
جسم من تنها مانده است
دیدگانم کم سو
گیسوانم بی تاب
این منم آری همان دلخسته تنها
زانانم سست
دیدگانم تار
ابرها باریدند
حالا من تنها ماندم با پروانه‌های کاغذی
سهراب! قایقت را قرض ده
من به دریا می‌زنم
می‌روم تا سرزمین قصه‌ها
افسانه‌ها
آری این افکار رؤیایی من است
رؤیایی ست بی انتها
رؤیایی ست بی انتها

ریحانه امیدی نژاد، ۱۶ ساله از کنگان

ریحانه عزیز شعری سروده که در آن سادگی، صمیمیت و احساس را به خوبی می‌توان دید. شعری که اگرچه در سطرهای آغازین، تلخ و غمگین است، اما در ادامه به سمت امیدواری پیش می‌رود و این اهمیت زیادی دارد. ریحانه جان لازم است کمی بیشتر به ساختار منسجم در شعرش توجه داشته باشد. خوب است وقتی کلمه‌ای را وارد شعر می‌کند، حواسش به معنی، تصویر و فضایی باشد که دور آن ایجاد می‌شود. یعنی کلمه‌ها و تصویرهایشان را رها نکند. لازم است این تصویر ادامه پیدا کند و کامل شود تا معنا و محتوا توی ذهن ما کامل شود و احساسی که در ما ایجاد شده است، جا بیفتد. وقتی با سرعت از روی کلمه‌ها و تصویرها رد شویم، و به قول معروف از این شاخه به آن شاخه بپریم، شعر انسجام و پیوستگی‌اش را از دست می‌دهد. منتظر شعرهای خوب ریحانه خانم هستیم.

تنها

من چه تنها و غم‌آلود شدم
این سؤالی‌ست پر از تکرار
تو چه بی‌روح گذشتی
من دیوانه چه کم داشته‌ام؟
این جهان بی‌رحم است
ساعتی می‌گذرد
من به عکس پر از لبخندت زل زده‌ام
و زمان در گذری برد مرا پیش تو باز
باز می‌گردم به اتاقم و نگاهم تر باز
یادت انگار پر از باران است
بر خیابان زمان می‌گرید
تا که بوی همه جا پر بکند
آخ از آن گل سرخ
دست‌هایم پژمرد
اشک‌هایم همه گم در حسرت تو
غمتم آرام مرا می‌خوردم
من چه تنها و غم‌آلود شدم
این سؤالی‌ست پر از تکرار
تو چه بی‌روح گذشتی
من دیوانه چه کم داشته‌ام؟

محمد شاه‌رضا، کلاس دهم از تهران

آقا محمد شاه‌رضا شعر زیبایی سروده است. شعرش را که خواندم، توانستم احساس او را از لایه‌لای سطرها پیدا کنم. البته محمد بیشتر در این شعر احساسش را با توضیح دادن حالت‌هایش بیان کرده است. از تنها ماندن ... غم خوردن ... اشک حسرت ریختن ... و ...

اما گاهی موفق شده است، اتفاق شاعرانه‌تری را ایجاد کند و با استفاده از نشانه‌ها، اشیا و اتفاقات دوروبرش احساسش را بیان کند. او زحمت انتقال حس را روی دوش دنیای اطرافش می‌گذارد. حتی با تخیل این نقش را برای آن‌ها پررنگ‌تر می‌کند. بگذارید برای مثال به یکی از سطرهای شعر توجه کنیم.

«دست‌هایم پژمرد». این سطر را حتی اگر جداگانه و بدون سایر قسمت‌های شعر بخوانیم، باز هم منظور شاعر را درک می‌کنیم و حس و حالش را می‌فهمیم. این نکته، هم به خاطر بار معنایی عبارت است و هم به خاطر تصویری که در ذهنمان می‌سازد. اگر آقا محمد از این دست عبارت‌ها را در اثرش بیشتر به کار ببرد، شعرش به زودی رشد قابل توجهی خواهد داشت.



سرود صبح زمستان

« شعر از: اگدن نش »

« ترجمه: مهدی مرادی »

زمستان سرآمد شعبده بازهاست
که از کنده درخت‌ها آدم برفی می‌آفریند
از خانه‌ها کیک تولد می‌سازد
و دست آخر
می‌آید و روی دریاچه‌ها شکر می‌پاشد.
نرم و پاکیزه، سفید و یخ‌مکی
دنیا را می‌گوییم
برای گاز زدن آماده است! زمستان، فصل جوانی است، مگر نه؟
و فرصت گرفتن دانه‌های برف با زبان!
برف! برف! همین برف!
که فقط وقتی می‌بارد حسایی برف است
باقی‌اش را دیگر نگویم:
شل و وارفته و کثیف
دارد می‌رود و این‌ها همه حرف است!

winter morning poem

Winter is the king of show-
men, Turning tree stumps
into snow men And houses
into birthday cakes And
spreading sugar over lakes.
Smooth and clean and
frosty white, The world looks
good enough to bite.
That's the season to be
young, Catching snowflakes
on your tongue!
Snow is snowy when it's
snowing.
I'm sorry it's slushy when
it's going.

دو شعر از « مسعود جعفری »

(۱)

امروز هم نیامدی و باران
غم انگیزتر از همیشه می‌بارید ...
در بارانی‌ام فرو می‌روم
تا تنهایی‌ام را کسی نبیند
مثل همیشه به خانه می‌روم و
خودم را بی تو به خواب می‌زنم ...
حدس ادامه این شعر کار سختی نیست:
کاش بودی تا
گل سرخی برایت می‌آورد ...

(۲)

جان کندم
قلبم را پنهان کنم
اما نشد
جان کندم
فراموش کنم
اما بیشتر یادم آمد
جان کندم
تا دور شوم
اما نزدیک‌تر شدم ...

رفتن از تو محال است
وقتی مثل قطره آبی
در خاکت فرو رفته‌ام...

« ابراهیم امینی »

شعر افغانستان



لطفاً بارکد را
اسکن کنید!

میان صاعقه و باد، زیستن دارم
ز جنس آبله، پیراهنی به تن دارم
اگر چه سر به سرم نیست هم‌وطن، اما
هنوز زمزمه‌های «وطن وطن» دارم
جوار دهکده‌ام، آفتاب را کشتند
به حال مزرعه میل گریستن دارم
کجاست پای فرار و کجاست جای قرار؟
که چند جاده هوای گریختن دارم
اگر چه شاعر اندیشه‌های تاریکم
و لیک، پنجره‌ای رو به خویشتن دارم

از تلسکوپ تا ماهواره

« زهرا باقری

امروزه اصطلاح «فناوری‌های مدرن» عموماً به مفهوم رایانه‌ها استفاده می‌شود. ولی چند صد سال پیش، موتورهای بخار و ماشین چاپ مکانیکی، فناوری‌های جدید و هیجان‌انگیزی بودند.



۱۸۲۶ میلادی:

جوزف نیپیس اولین تصویر عکاسی را در فرانسه ثبت کرد. او برای گرفتن این عکس باید دوربین خود را هشت ساعت در حالت عکاسی قرار می‌داد.



۱۵۶۵ میلادی:

تاریخ‌شناسان عقیده دارند که کنراد گسنر اولین مداد را در آلمان اختراع کرد.

۱۶۰۸ میلادی:

هانس لیپیهی از کشور هلند، تلسکوپ را اختراع کرد. اگرچه بعضی از مردم باور دارند بچه‌های او هنگام بازی بود که تصادفاً یک تلسکوپ ساختند و اختراع کردند.



۱۴۵۵ میلادی:

قبل از ماشین چاپ فشاری و متحرک گوتنبرگ، کتاب‌ها توسط دست رونویسی و کپی می‌شدند. ولی امروزه فرآیند نسخه‌برداری خیلی سریع‌تر انجام می‌گیرد.



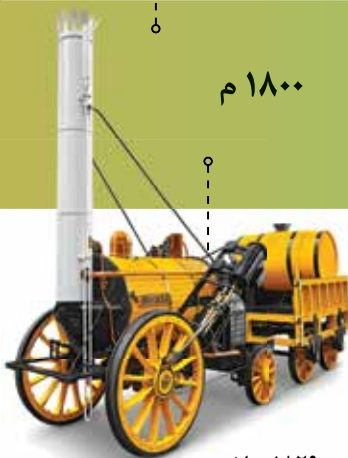
۱۸۰۰ م

۱۷۰۰ م

۱۶۰۰ م

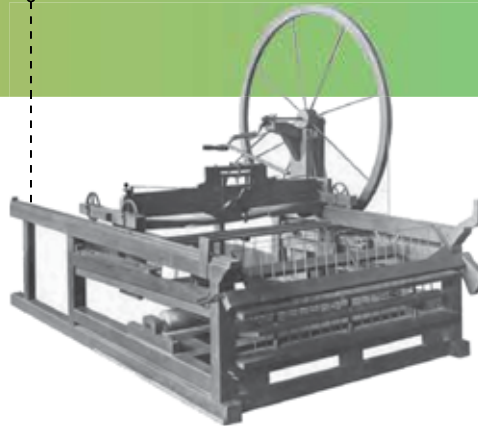
۱۵۰۰ م

۱۴۰۰ م



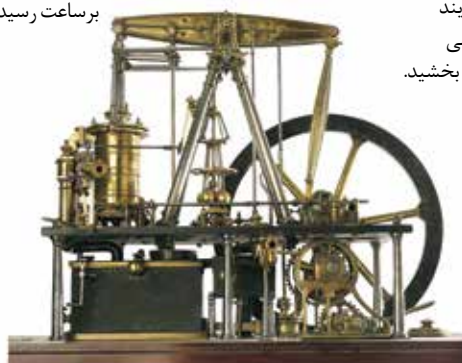
۱۸۲۹ میلادی:

استفنسون، موتور موشکی ساخت که اولین قطار بخار را با موفقیت کشید و به حرکت درآورد و به سرعت ۱۹ کیلومتر بر ساعت رسید.



۱۷۶۴ میلادی:

ماشین نخ‌ریسی جیمز هارگریوز به فرآیند نخ‌ریسی برای تولید پارچه، سرعت خیلی بیشتری نسبت به آنچه تا آن زمان بود بخشید.



۱۷۶۹ میلادی:

موتور بخار پیشرفته جیمز وات برای راه‌اندازی انواع دستگاه‌ها استفاده می‌شد.

ایده‌های مهم:

گاهی یک اختراع ما را به سمت تعداد زیادی اختراع دیگر هدایت می‌کند و باعث تغییر دنیا می‌شود.

اولین دستگاه‌ها و کارخانه‌ها برای تولید عمده اجناس استفاده شدند و به این صورت انقلاب صنعتی به وقوع پیوست.

برای اولین بار، مردم توانستند به صورت مطمئن و بی‌خطر نیروی الکتریسیته را تحت اختیار خود درآورند.

اختراع ریزپردازنده‌ها باعث شد کامپیوترها کوچک‌تر شده و عصر اطلاعات آغاز گردد.

۱۷۰۰

۱۸۰۰

۱۹۰۰



۱۹۷۷ میلادی:

اولین رایانه‌های شخصی، دستگاه‌های بزرگ، خپل و چاقی بودند که در مقایسه با مدل‌های امروزی ظرفیت حافظه خیلی کمی داشتند.



۱۹۸۲ میلادی:

اولین لوح‌های فشرده (cd)، مشترکاً توسط شرکت‌های الکترونیکی فیلیپس و سونی ساخته شدند.



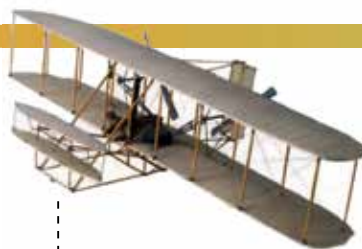
۱۹۵۷ میلادی:

اسپوتنیک ۱ که توسط اتحاد جماهیر شوروی سابق به فضا فرستاده شد، اولین ماهواره فضایی ساخت بشر بود.



۱۹۲۶ میلادی:

تلویزیور اولین نوع از دسته تلویزیون‌ها بود که بعدها در سال ۱۹۳۶ میلادی تلویزیون‌های الکترونیکی جای آن را گرفتند.



۱۹۰۳ میلادی:

اولین پرواز در آمریکا انجام شد. هواپیمای برادران رایت از چوب و پارچه ساخته شده بود.

۱۸۷۸ میلادی:

لامپ تقریباً هم‌زمان در دو کشور اختراع شد. یکی توسط توماس ادیسون در آمریکا و دیگری توسط جوزف سوان در بریتانیا.



۱۸۷۶ میلادی:

الکساندر گراهام بل، اولین حق ثبت اختراع را برای تلفن دریافت کرد، در حالی که چند نفر دیگر فاصله کمی تا این کشف و شکست او داشتند.



۲۰۰۰ م

۱۹۰۰ م

۱۹۷۹ میلادی:

در این سال اولین سیستم تلفن همراه (موبایل) در ژاپن دیده شد.



۱۹۹۸ میلادی:

اولین دستگاه کتابخوان الکترونیک می‌توانست ۱۰ کتاب یا به عبارتی ۴۰۰۰ صفحه را در خود جای دهد.



۱۸۹۵ میلادی:

دانشمند آلمانی ویلهلم رونتگن، به صورت تصادفی اشعه X را به‌عنوان ابزاری برای دیدن داخل بافت بدن کشف کرد.



۱۸۸۵ میلادی:

کارل بنز، اولین ماشین گازوئیلی را در آلمان ساخت. تا پایان سال ۱۸۹۶ میلادی، ۱۳۰ ماشین بنز در خیابان‌ها تردد می‌کردند.



۱۹۳۸ میلادی:

لازلو و جرج بیرو، اولین خودکار نوک‌ساقه‌ای را اختراع کردند. این خودکار جوهری سریع خشک‌شونده داشت و نیازی نبود که جوهر آن به‌طور مداوم دوباره پر شود.



مکتب آتن نام یکی از معروفترین آثار نقاش رافائل (نقاش ایتالیایی) است که در آن گروهی از فیلسوفان و دانشمندان در حال گفتگو و مناظره هستند.



مأموریت

سکه‌های ثقلی!

سکه رایج دنیای فیلسوفان «استدلال» است. آن‌ها وقتی حرفی را می‌شنوند به این نگاه می‌کنند که گوینده برای حرفش چه دلیلی می‌آورد. اما بازار گفت‌وگو پر از سکه‌های ثقلی است، سکه‌هایی که بعضی وقت‌ها با سکه اصل مو نمی‌زنند: سفسطه! سفسطه وقتی اتفاق می‌افتد که برای اثبات یک حرف دلیلی آورده شود که واقعاً آن حرف را نتیجه نمی‌دهد. با چند تا از سفسطه‌های مشهور آشنا می‌شویم.

زهرا زوگر

تصویرگر: سام سلماسی

واقعیت پشت پرده

گاهی وقت‌ها گوینده بخشی از واقعیت را می‌گوید، اما بخش مهمی را زیرکانه پنهان می‌کند تا بتواند چیزی را که دوست دارد به شنونده القا کند. آگهی‌های تبلیغی پر از این نوع سفسطه است:

یک شرکت تبلیغاتی در تبلیغ آب‌میوه خود می‌گوید: «ما در آب‌میوه‌هایمان از میوه‌های تازه هر فصل استفاده می‌کنیم!» اما به این نکته اشاره نمی‌کند که آب میوه طبیعی کمتر از ۱۰ درصد محصول نهایی را تشکیل می‌دهد!



بازی با احساسات

گاهی اوقات افراد برای این که طرف مقابل حرفشان را قبول کند، به جای دلیل آوردن سعی می کنند با در آوردن اشک طرف مقابل حواسش را پرت کنند و حرف خودشان را غالب کنند:

- در یک نیمه شب تاریک، موتورسواری برای تهیه داروی فرزند کوچکش به داروخانه می رفت. اما قبل از اینکه به داروخانه برسد با یک عابر پیاده تصادف کرد. وکیل او در دادگاه رو به قاضی گفت: «آقای قاضی این مرد فقیر، همسر و سه فرزند دارد که کوچک ترینشان همین الان در بیمارستان بستری است. چطور ممکن است او در این تصادف مقصر باشد؟»



جزء و کل

وقتی از روی وضعیت کلی یک گروه درباره تک تک اعضا نتیجه ای بگیریم. یا برعکس، با دیدن یک مورد درباره همه افراد گروهی که به آن تعلق دارد، قضاوت کنیم:

- مردم اروپا از مردم آفریقا ثروتمندترند. پس جورج که یک اروپایی است از ماری که اهل آفریقا است ثروتمندتر است!
- قرار است مدرسه سارا هفته دیگر بچه ها را به یک اردوی مسافرتی ببرد. اما همین که مادر سارا برگه رضایت نامه را دید برق از سرش پرید و به سارا گفت فکرش را هم نکند. او به سارا گفت: «دور اردو را خط بکش! دفعه قبلی که با پدرت به این شهر رفتیم یک نفر تمام دار و ندارمان را دزدید، مردم این شهر واقعا آدم های خطرناکی هستند!»



در گفت و گوهای روزمره به دنبال سفسطه ها بگرد. می توانی بگویی در هر مورد اشکال استدلال کجاست؟

پهلوان پنبه

گاهی یک نفر برای مخالفت با طرف مقابل سعی می کند به دیگران نشان دهد او یک پهلوان پنبه است، با ادعاهای بزرگ و تو خالی! برای این کار ادعای او را بزرگ تر از آن چیزی که هست جلوه می دهد. بعد با رد کردن آن ادعای بزرگ، اصل حرفش را هم زیر سؤال می برد.

در جلسه شورای شهر درباره آلودگی هوا، یکی از اعضا پیشنهاد داد خریدن چند دستگاه اتوبوس نو می تواند ترافیک و آلودگی شهر را کمتر کند. آقای شهردار در جواب گفت: «واقعاً که! شما خیال می کنید با خرید چند اتوبوس می توانید مسأله آلودگی هوا را یک شبه حل کنید!»

نگاهی به آینده پزشکی و دستکاری ژن‌ها

افق منتهن در سلول‌های شما

پارسا بازدار

۱

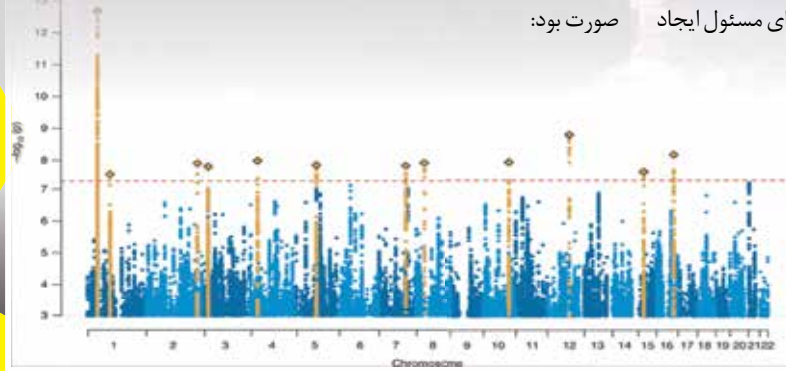
دیابت نوع یک بیشتر در سنین پایین رخ می‌دهد و نوعی بیماری خودایمنی است که در آن سلول‌های ایمنی به «جزایر لانگرهانس» (محل تولید انسولین) حمله می‌کنند و موجب تخریب آن‌ها می‌شوند. این بیماری یک بیماری ارثی است و تصور می‌شود که نقش وراثت نسبت به عوامل محیطی در ایجاد آن پررنگ‌تر باشد.

از طرف دیگر، دیابت نوع دو بیشتر در بزرگسالان رخ می‌دهد و به نظر می‌رسد رژیم غذایی و کم‌تحرکی مهم‌ترین عامل به وجود آمدن آن باشد. جالب است بدانید که مطالعات روی دوقلوها نشان داده که برخلاف انتظار، تأثیر ژنتیک در ابتلا به دیابت نوع دو بیشتر از دیابت نوع یک است. علاوه بر این‌ها، اثر بیولوژی بر سلیقه افراد در غذا، تمایل به ورزش و... نیز قابل بررسی است. اکنون این سؤال پیش می‌آید که: «چگونه می‌توان ژن‌های مسئول ایجاد یک بیماری مانند دیابت یا یک صفت مانند پرخوری را پیدا کرد؟»

اکنون که همگی درگیر همه‌گیری جهانی (پاندمی) «کرونا» هستیم، حتماً متوجه شده‌اید که تظاهرات این بیماری در هر شخص متفاوت است. در حالی که تعداد قابل توجهی از مبتلایان بدون علامت هستند، این ویروس باعث مرگ عده‌ای دیگر می‌شود. اما علت این گستردگی و تنوع در علائم بیماری چیست؟ احتمالاً اولین پاسخی که به ذهنتان می‌رسد تفاوت سنی و وجود بیماری زمینه‌ای است. درست است، اما جواب این مسئله به این سادگی هم نیست. اکنون این سؤال پیش می‌آید که: «چرا بعضی افراد مسن و دارای بیماری زمینه‌ای هیچ یک از علائم بیماری را از خود نشان نمی‌دهند؟» و یا: «اصلاً چرا بعضی به بیماری‌های زمینه‌ای مبتلا می‌شوند و بعضی دیگر نه؟» بیماری دیابت را در نظر بگیرید. امروزه دیابت را به دو دسته نوع یک و نوع دو تقسیم می‌کنیم (انواع دیگری نیز دارد، اما برای آسانی کار توجه خود را به این دو نوع محدود می‌کنیم).

۲

صفت‌های متفاوت کرده، تعداد بسیار زیادی داوطلب از نظر داشتن یا نداشتن یک صفت به دو گروه شاهد و کنترل تقسیم می‌شوند و دی‌ان‌ای تمامی این افراد بررسی می‌شود. نقاطی از ژنوم که توالی آن‌ها در تعداد زیادی از افراد گروه شاهد مشابه و با افراد گروه کنترل متفاوت است، شناسایی می‌شوند. این نقاط که می‌توانند در یک ژن و یا بین آن‌ها باشند، به عنوان نامزد (کاندید) احتمالی برای ایجاد صفت مورد نظر مطرح می‌شوند. برای مثال، در سال ۲۰۱۹ یک مطالعه برای پیدا کردن عامل ژنتیکی «اختلال تمرکز و بیش‌فعالی» روی ۲۰۱۸۳ فرد مبتلا به آن، و ۳۵۱۹۱ فرد سالم انجام شد که نتایج آن به این صورت بود:



امروزه به دلیل پیشرفت‌هایی که در فناوری و زیست‌شناسی اتفاق افتاده‌اند، ما می‌توانیم حجم عظیمی از داده‌های زیستی را در زمان کم و با دقت بالا تحلیل کنیم که «اومیکس» نامیده شد. یکی از زیرشاخه‌های این فناوری «ژنومیکس» است که به بررسی محتوای ژنوم جانداران می‌پردازد و تفاوت آن با مطالعات قدیمی تر ژنتیک در وسعت آن است. در گذشته، در یک مطالعه ژنتیک تعداد معدودی ژن بررسی می‌شد، اما در مطالعات ژنومیکس ما می‌توانیم تمام ژن‌ها و همین‌طور تمام بخش‌های غیرژنی موجود در «دی‌ان‌ای» (DNA) یک فرد را به صورت هم‌زمان بررسی کنیم. در مطالعاتی که در سال‌های اخیر کمک زیادی به کشف ژن‌های مسئول ایجاد

در این نمودار ۱۲ نقطه از ژنوم نشان داده شده که توالی آن‌ها در افراد مبتلا به «اختلال تمرکز و بیش‌فعالی» یکسان و با افراد سالم متفاوت است. نمودارها به خاطر شباهتشان به نمای آسمان خراش‌ها در افق منتهن، «Manhattan plot» نامیده شده‌اند.

۴



در آینده نه چندان دور می‌توانیم براساس تاریخچه اومیکس هر فرد، بیماری‌هایش را به صورت کاملاً شخصی‌سازی‌شده، با حداکثر کارایی و حداقل عوارض درمان کنیم و یا از رخ دادن بیماری در افراد مستعد جلوگیری کنیم. می‌توانیم براساس تاریخچه اومیکس هر فرد او را در انتخاب رشته تحصیلی، شغل، رشته ورزشی و... راهنمایی کنیم. دولت‌ها می‌توانند افرادی را که از نظر ژنتیکی مستعد رفتارهای ضد اجتماعی هستند، تحت مراقبت قرار دهند. در آخر هم می‌توان به کمک فناوری «CRISPR» ژن‌های نامطلوب افراد را تغییر داد و ژنوم آن‌ها را برای دستیابی به ویژگی‌های مورد نظر مهندسی کرد. CRISPR یکی تکنولوژی است که به ما اجازه می‌دهد محتوای ژنوم را در یک سلول زنده ویرایش کنیم. نوبل شیمی ۲۰۲۰ به جنیفر دودنا به خاطر کشف این سیستم در باکتری‌ها اعطا شد.

۳



مطالعات اومیکس تا به حال به ما کمک کرده‌اند که ژن‌ها و عواملی را که باعث ایجاد بیماری‌های متفاوت می‌شوند، بیابیم و هر کس را با توجه به شرح حال (پروفایل) ژنتیکی‌اش به صورت اختصاصی با داروهای خاصی درمان کنیم. همچنین، براساس تاریخچه ژنتیکی هر فرد می‌توان «دوز» (مقدار) داروی مورد نیاز را تعیین کرد، برای مثال، در افرادی که تاریخچه ژنتیکی مرتبط با متابولیسم کبدی بالا دارند، دوز دارو باید بیشتر شود؛ چرا که کبد آن‌ها سریع‌تر دارو را خنثا و دفع می‌کند. در افرادی که متابولیسم کبدی آهسته‌تری دارند، باید دوز دارو کاهش یابد تا از ایجاد مسمومیت دارویی جلوگیری شود. علاوه بر این‌ها، داده‌های اومیکس به ما کمک می‌کنند که استعداد هر فرد برای ابتلا به بیماری‌ها و میزان پاسخ آن‌ها به درمان را تشخیص دهیم و از ابتلای افراد به بیماری جلوگیری کنیم.

۶



ساده‌انگارانه است اگر فکر کنیم تأثیرات پزشکی شخصی‌سازی‌شده و اومیکس به بیمارستان‌ها و مراکز درمانی محدود خواهند ماند. اومیکس و پزشکی شخصی‌سازی‌شده، با روشن کردن اساس بیولوژیک صفات‌های انسانی و تفاوت‌های بین فردی، پدیده پزشکی شدن را تسریع می‌کنند. صفتهایی مانند هوش، توان فیزیکی، رفتار پر خاش جویانه، توانایی تحصیلی و... همگی وارد حوزه پزشکی خواهند شد و حالا که در قلمروی پزشکی قرار دارند، می‌توان آن‌ها را دست‌کاری، اصلاح، رصد و یا کنترل کرد.



۵



مثل هر فناوری دیگری، اومیکس و پزشکی شخصی‌سازی‌شده تیغ دولبه است. کسی نمی‌تواند منکر پیشرفت و دستاوردهای پزشکی در درمان بیماران و ارتقای طول عمر افراد جامعه شود، اما امروزه پزشکی مدرن درگیر پدیده‌ای به نام «نگاه پزشکی» شده است. وقتی یک پزشک امروزی بیماری را معاینه می‌کند، بسته به تخصصش، چیزی به جز چند اندام با عملکرد مختل نمی‌بیند. متخصص قلب و عروق بیمار را به شکل یک قلب «آریتمیک»، متخصص گوارش بیمار را به شکل یک مری دارای تنگی، و متخصص «انکولوژی» بیمار را به صورت یک توده سلولی در حال تکثیر می‌بیند. دیگر اینکه بیمار کیست، تجربه زیسته او چیست، وضعیت فعلی او برایش چه معنی دارد و یا حتی نامش، هیچ کدام اهمیتی ندارند. اندام معیوب به بیمارستان می‌آید و پس از بهبود خارج می‌شود. پزشکی شخصی‌سازی‌شده با انتقال فرایند درمان به قلمروی زیست‌شناسی مولکولی می‌تواند این مشکل را عمیق‌تر کند و باعث تغییر نگاه پزشکی به «نگاه مولکولی» شود. پزشک آینده دیگر حتی آن چند اندام را هم نمی‌بیند. تنها چیزی که برای پزشک آینده اهمیت دارد، ژن‌هایی جهش‌یافته و یا پروتئین‌هایی معیوب هستند.



سرانجام زمستان به پایان می‌رسد



«علی خالقی»

۱

سرانجام زمستان به پایان می‌رسد. از دل خاکی که دانه‌های در آن افتاده، ساقه‌ی سبزرنگ و صاف‌ی سر بیرون می‌آورد و در اثر گرمای خورشید جان می‌گیرد و بزرگ‌تر می‌شود. در واقع این یک درخت است، اما هیچ‌کس چنین ساقه‌ی نحیفی را درخت حساب نمی‌کند... (کتاب درخت‌ها، اثر برونو موناری).

همان‌طور که از سر و وضع صفحه معلوم است، می‌خواهیم درباره‌ی درخت‌ها صحبت کنیم. یک کسی می‌گفت درخت‌ها برای ما شبیه نفس کشیدن شده‌اند. یعنی همان‌طور که پادمان می‌رود نفسمان کی می‌آید و کی می‌رود، درخت‌ها هم بیشتر اوقات کمتر به چشممان می‌آیند. بیشتر اوقات بی‌خیال از کنارشان رد می‌شویم و ته‌ذهن‌هایمان می‌گوییم: خوب این‌ها هم که باید برای ما اکسیژن تولید کنند.

۲

درخت چه کارهایی مستقیم می‌تواند برایمان انجام دهد؟

● مثلاً می‌شود دور درخت سنجید ایستاد و نقشه‌ی حمله‌ی بعدی به تیم حریف را برنامه‌ریزی کرد.

● مثلاً وقتی تابستان است و با دوستان رفته‌اید قدمی بزنید، می‌شود زیر سایه‌ی درخت آفتابا چند دقیقه‌ای بنشینید.

● مثلاً می‌شود وقتی تنه‌ایید و فکرهای زیادی در سر دارید، به درخت بلوط تکیه کنید و عمیق‌تر به موضوع بیندیشید.

● مثلاً می‌شود بعد از شنا در دریای جنوب، بدوید به سمت آن درخت تنومند ایرانی که از دریا فاصله گرفته است و تا به آن برسید، خشک شده‌اید و دیگر وقت یک چرت حسابی است.

● و خیلی کارهای دیگر که خودتان بعداً بهشان فکر کنید.

غیر از این‌ها، درختان به سلامت ذهن ما کمک می‌کنند. به صورت تخصصی، ژاپنی‌ها چند تمرین ذهنی در جنگل دارند و محقق‌هایشان هم به این پی برده‌اند که واقعاً جنگل‌ها و درختان می‌توانند باعث آرامش روح و روان شوند و در بزرگسالی از بیماری‌های روحی می‌کاهند.

درختان دقیقاً چه تأثیر غیرمستقیمی روی ما دارند؟

● یکی از کارهای مهم و راهبردی درخت‌ها، به خصوص برای شهرها، کم کردن دما از دو تا هشت درجه است.

● برای شهرهای آلوده، درختان یکی از بهترین راه‌ها برای متعادل کردن هوا هستند.

● درخت‌ها خاک را حفظ می‌کند و از رانش زمین و سیل جلوگیری می‌کنند (نمونه‌اش همین چند سال پیش، اگر دور و اطراف شهر قزوین این همه باغ نبود، سیل به قزوین و مردمانش آسیب می‌رساند).

● درخت‌ها با ریشه‌هایشان آب‌های زیرزمینی را تا حدی تصفیه می‌کنند.

● یک درخت می‌تواند هر سال ۱۵۰ کیلوگرم از دی‌اکسید کربن را جذب کند.

● درختانی که به درستی در کنار ساختمان‌ها قرار دارند، تا ۳۰ درصد نیاز به دستگاه‌های تهویه هوا را کم می‌کنند و این یعنی ۲۰ تا ۵۰ درصد مصرف انرژی کمتر و از آن طرف هزینه‌های بسیار کمتر برای خانواده‌ی شما.

● درخت‌ها محیط زندگی خوبی برای موجودات دیگر به خصوص پرندوها هستند. یک درخت می‌تواند بار تنوع زیستی یک کوچه را خودش به تنهایی به دوش بکشد.

● این نکته را به بنگاه‌های املاک نگوئید، ولی در خیلی جاهای دنیا و بعضی جاهای کشور خودمان، خانه‌ای که نزدیک درختان باشد تا ۲۰ درصد گران‌تر از سایر خانه‌های اطرافش است.

۳

وقت عمل است، نه حرف

فکر می‌کنم از مزایای درخت گفتن بس باشد، چون همه می‌دانیم که درختان آن قدر مفید هستند که هنوز رازهای ناشناخته زیاد دارند. مثلاً همین اواخر دانشمندان کشف کرده‌اند، درختان یک ناحیه با هم رابطه ریشه‌ای دارند. یک درخت را (که معمولاً از همه بزرگ‌تر است) به عنوان پیر و مرشد انتخاب می‌کنند و او از طریق ریشه‌ها و نوع خاصی از قارچ‌ها که از ریشه‌ی درختان تغذیه می‌کند، به بقیه مثلاً هشدار می‌دهد که مواظب باشید، یک آفت جدید حمله کرده است یا هوا دیگر دارد سرد می‌شود.

۴

درختی از نهال

برای درخت کاری مؤثر بیشتر کاشتن نهال توصیه می‌شود. شما وقتی دانه‌ای می‌کارید، به سختی بتوانید آن را به سال دوم یا سوم زندگی‌اش برسانید. اما نهال‌هایی که از آب و گل درآمده‌اند، مواظبت کمتری لازم دارند. شما نهال مناسب محیط زندگی‌تان را فراهم کنید تا بهتان بگویم چطور بکاریدش:

فصل کاشت: اول اینکه بدانید، کاشتن درخت فقط به روز ۱۵ اسفند که «روز درخت کاری» است، محدود نمی‌شود. شما در اواسط پاییز هم که درخت‌ها برگ‌هایشان ریخت، می‌توانید درخت بکارید.

نکته: اگر نهال آماده‌ای در گلدان دارید و می‌خواهید آن را در زمین بکارید که هیچ، ولی اگر تصمیم دارید از زمین دیگری نهال را انتقال دهید، ۲۰-۱۵ سانتی‌متر از اطراف ساقه را با خاک زیرش در بیاورید. باین کار نهال شما کمتر دچار شوک انتقال می‌شود. پس خوب دل بدهید که نهالتان کمتر شوکه شود.

طوقه را پیدا کنید: طوقه به محلی گفته می‌شود که ریشه به ساقه می‌رسد.

گودالی کم عمق و پهن بکنید: گودالتان باید دو تا سه برابر آن ریشه و خاک اطراف نهالتان باشد. این کار باعث می‌شود نهالتان راحت‌تر ریشه بدواند.

نکته: حواستان باشد در این مرحله پلاستیک یا گلدانی را که نهال در آن است، جدا کنید!

عمق مناسبی برای ریشه در نظر بگیرید:

بیشتر ریشه فقط ۳۰ سانتی‌متر زیر خاک قرار می‌گیرد. اگر درخت را خیلی عمیق بکاریم، ریشه جدید نمی‌تواند به خوبی رشد کند و دچار کمبود اکسیژن خواهد شد. در خاک‌های کم آب و خشک، درختان را باید ۵ تا ۷/۵ سانتی‌متر بالاتر از سطح معمول کاشت.

نکته: خیلی‌ها نهال را از ساقه‌اش می‌گیرند، شما لطفاً این کار را نکنید. از توده ریشه آن را بلند کنید.

درخت را صاف بکارید: از کسی بخواهید که در این لحظه از زاویه‌های متفاوت ببیند که درخت در جایش صاف و قائم است یا نه. چون بعد از کاشتن خیلی سخت بتوانید نهالتان را صاف کنید.

خاک را کمی بکوبید: بعد از گذاشتن نهال در چاله، آرام آرام و یکسان دور و بر نهال را خاک بریزید و فقط کمی بکوبید که هوای اضافی از بین خاک بیرون بزند؛ و گرنه باعث خشک شدن ریشه می‌شود.

آب بدهید: در نهایت هم به همه جای نهالتان آب بدهید.

نکته: الان وقت خوبی برای کود دادن نیست! بگذارید برای بعد ...

دیرک کوبی: به احتمال زیاد، نهالتان به یک یا دو دیرک برای محافظت در برابر باد و باران‌های شدید نیاز دارد. حتماً این کار را بکنید و نهالتان را به آن ببندید.

مالچ کردن: مالچ کردن به پوشاندن خاک توسط کاه، پوشال چوب یا چنین چیزهایی گفته می‌شود که رطوبت خاک اطراف نهالتان را حفظ می‌کند. اما یادتان باشد، بیشتر از ۴-۳ سانتی‌متر مالچ نکنید که مانع اکسیژن‌رسانی به خاکتان می‌شود.

مراقبت‌های اضافی: هفته‌ای یک بار به نهال آب بدهید. در روزهای خیلی گرم یا با بارهای زیاد، زیر مالچتان را نگاه کنید. اگر اصلان‌دم‌دار نبود، حتماً مقداری آب بدهید.

درختی از دانه

خب شما می‌توانید با یک دانه (بذر) شروع کنید. مثلاً هسته پرتقالی را که خورده‌اید، در گلدان کوچکی بکارید و در جایی از اتاق بگذارید که نور و گرمای ثابتی (بین ۱۸ تا ۲۳ درجه) دارد. یک روز در میان به آن آب بدهید تا جوانه بزند.

نکته‌ها:

- مهم است چه درختی را در چه جایی می‌کارید. مثلاً درخت پرتقال را اگر در جای کویری یا حتی شهری مثل تهران بکارید، ممکن است تا یک سال خوب رشد کند، اما بعد از آن فکر نکنم خیلی موفق شوید. پس بگردید و ببینید چه درختی در شهر یا روستای شما بهتر رشد می‌کند.
- بهتر است بیش از یک دانه را با هم بکارید تا از درخت کاشتن ناامید نشوید. بذرهای خوب قوه نامیه بهتری دارند. هر چه یک بذر بهتر و زودتر جوانه بزند و رشد کند، می‌گویند قوه نامیه بهتری دارد.

چطور است برویم درختمان را بکاریم؟

پیشنهادهای من

● در روز درخت کاری، خیلی از مؤسسه‌ها برای شما برنامه‌های درخت کاری دارند. در آن‌ها شرکت کنید.

● شهرداری‌ها در روزهایی از سال، نهال رایگان به شهروندان می‌دهند. از این فرصت استفاده کنید.

● اداره‌های منابع طبیعی شهرستان‌ها در زمان مشخصی از سال، نهال بومی به شهرها و روستاها ارائه می‌دهند. برای دریافت نهال، کافی است نامه‌ای به رئیس اداره منابع طبیعی شهرستان خود بنویسید؛ بدون هیچ خرجی.

● سعی کنید عضو سازمان‌های مردم‌نهادی شوید که برای ترویج درخت کاری آن‌هم از نوع بومی فعال هستند.

مراقبت‌های بعدی

● یادتان باشد مالچ کردن را ادامه دهید. هر وقت دیدید مالچتان رو به پوسیدگی رفت و حجمش خیلی کم شد، مقداری دیگر مالچ کنید.

● آب دادن منظم و مناسب فصل و مکانی که درخت را کاشته‌اید، فراموش نشود! (مثلاً در جایی مثل گیلان که نصف سال همیشه بارندگی است، مدام آب ندهید؛ چون باعث می‌شود ریشه پوسد.)

● از ریشه‌ها خیلی حفاظت کنید. مثلاً درختان را جایی نکارید که قرار است همیشه از دور و برش ماشین‌ها رد شوند. ریشه‌ها به اکسیژن نیاز دارند و کوبیده شدن بیش از حد خاک دور درختان باعث نرسیدن اکسیژن به ریشه‌ها می‌شود.

● نگذارید گیاهان رونده از درختان بالا بروند. اگر گیاه رونده به نظر تان زیباست و نمی‌خواهید کلاً از بین ببریدش، به سمت دیگری هدایتش کنید.

● به همسایه بگویید تاب را روی درخت شما نصب نکنند. این کار حتی برای درختان تنومند هم خوشایند نیست.

● اطراف درختان چاله حفر نکنید!

● مدام درخت را وارسی کنید که بیماری نگرفته باشد. بیماری‌های درختان عموماً نشانه‌هایی دارند؛ مثل شیرهای که از آن‌ها می‌چکد، حفره‌ای که درونشان ایجاد می‌شوند، یا قارچ‌هایی که روی تنه‌شان رشد می‌کنند.

لبخند جوان

« بخش طنز زیر نظر نسیم عرب امیری

« تصویرگر: سام سلماسی



می‌رود باز زمستان و یکی می‌دمد از روح خودش جان به تن خسته و عریان درختان و به خوش‌یمنی باران بشود رخوت از این شهر گریزان و هوا می‌دهد از فصل جدیدی خبر و منتظرم تا مگر این بار شود خستگی از تن به در و مثل درختان صنوبر بشود روحیه‌مان بیشتر و سردی اسفند شود بر تنمان بی‌اثر و غصه شود از دلمان دورتر و سرخوش و آزاد شود روح بنی‌ادم و نوع بشر و سال جدیدی شود آغاز. چه بهاری است که تنها نه فقط مژده یک سال جدید است که از جاده تاریخ به امسال رسیده‌ست و چنان تازه‌عروسی است که پیچیده به یک تور سفید است و اگر خوب به آن گوش دهی در دلش انگار سرودی است که لبریز امید است و به لب‌های ترک‌خورده‌اش انگار که پیغام و نوید است که خوش باش که پایان شب تیره سپید است، اگر گوش دهی می‌شنوی زمزمه‌ای از دل اعجاز.

کاش که دستان من و ما و شما باز برآید به دعا بلکه در این قرن بگیرد تن بی‌جان بشر نیز شفا، کور شود چشم بداندیش و مگر دور شود از کره خاکی ما نفرت و وحشی‌گری و جنگ و بلا، ارزش جان بنی‌ادم بشود بیشتر از ارز و طلا، تا نکند هیچ کسی بر احدی ظلم روا یا نشود کودکی از مادر و از خانه جدا هیچ زمان، هیچ کجا خرج مسلسل نشود بودجه‌ها. صلح جهانی شود تا برود تیر جهالت به خطا. فقر شود ریشه‌کن و اهل زمین را نکند بیش زمین‌گیرتر از پیش دگر دغدغه آب و غذا، باز بگویند که آمین و به امید خدا، باز بگویند به امید خدا ... باز ...

شمایی که گل سرسبد نسل جوانید و پر از شوق و توانید و به جز تست زدن وقت شده رشد جوان نیز بخوانید، چه خوب است اگر خوب بمانید و از امید به آینده بخوانید و چه بهتر که قلم را بتکانید و دو خط بحرطوبلی بنویسید و به تحریریه ما برسانید که این خانه از آن خودتان است و درش رو به شما باز.



سنگول نامه

« صابر قدیمی

« تصویرگر: طاهر شعبانی

روز / داخلی / طویله مامان بزی:

سنگول: مامان بزی، نمی شه امسال جنس سبزه سفره عیدمون کلم بروکلی باشه؟

مامان بزی: سال پیش که سبزه گندم گذاشتم، روز قبل عید خوردیش و گفתי روباه مکار خورده. کلم بروکلی رو هم حتماً پینوکیو قراره بخوره؟

سنگول: نه؛ سال پیش شیطان گولم زد. امسال حواسشو با آجیل پرت می کنم! راستی عیدی برام قراره چی بخری؟ حالا اگه از اون زنگوله صورتی ها که مامان پنگول براش خریده و من خیلی دوستش دارم و «یواس بی» هم می خوره و تحقیقات نشون داده برای درک بهتر درس، امواجی داره که مفیده رو هم نخردی عیب نداره! اصلاً هر چی خودت دوست داری، ولی صورتی باشه و صدای زنگوله بده.

مامان بزی: باید اول نحوه استفاده هر چیز رو یاد بگیری، بعد ازش استفاده کنی. یادته کتاب «قورباغهات رو قورت بده» رو که درباره اولویت کارها بود برات خریدم و فرداش افتادی دنبال قورقور بیچاره که قورتش بدی و بابا قورباغه کلی دعوامون کرد. الانم اگه برات زنگوله بخرم، قراره کله پاچمونو بخوری، بس که هی می خوای تکونش بدی.

بابا بزی: سلام گل های توی خونه. داشتیم رد می شدم، بحثتونو شنیدم. خپ حق داره سنگول جان. اسم این کتاب ها غلط اندازه. من چند وقت پیش با جغد کتابفروش دعوام شد. یه کتاب گذاشته توی ویتترین «لطفاً گوسفند نباشید!» گفتم چرا گوسفند نباشند؟! مگه گوسفند چشه؟ از شیر تا پشم ما رو استفاده می کنن و خودشون استفاده ای که برای طبیعت ندارن هیچ، طبیعت رو نابود هم می کنن. باید اسمشو می داشتند: «لطفاً آدم نباشید»، یا: «از حیوانات یاد بگیرید».

مامان بزی: بازم دعوا کردی عزیزم. حالا خوبه با شاخ نرفتی توی ویتترین.

سنگول: مگه خبر نداری که رفته؟! تازه کتاب آشپزی با سبزیجات رو هم خورده!

بابا بزی: من از تو حمایت می کنم، تو خبر چینی می کنی؟! امسال می خواستم برات زنگوله صورتی بخرم، به جاش کتاب «چطور به باباتون احترام بذارید» رو می خرم!

سنگول: مامان بزی، می خوام یه اعتراف کنم. همون شیطان که منو گول زد سبزه سال پیش رو خوردم، دعواش کردم و فرار کرد و رفت تو جلد بابا بزی که ویتترین کتابفروشی رو بشکنه. خلاصه تقصیر من بوده. حالا برام زنگوله صورتی رو می خرید؟!



فکری به حال عیدی!

«سنا شایان»

نمی‌توانستیم دست به چیزی بزنیم. امروز روز پنجم عید است. برای ایجاد رقابت بین عیدی‌دهندگان تمام واریزی‌ها را گذاشتم توی گروه خانوادگی. آن‌هایی که کم واریز نکرده بودند، خجالت کشیدند و واریز کردند. آن‌هایی هم که کم واریز کرده بودند، پیام دادند و التماس کردند که فیششان را پاک کنم تا دوباره واریز کنند. به بعضی‌هایشان هم «مسیح» دادم و چیزهایی که لازم داشتیم را گفتم. آن‌ها هم از فروشگاه‌های اینترنتی برایم سفارش دادند و وقتی به دستم رسید، عکس گرفتم و گذاشتم توی گروه. این وسط فقط دلم برای پدر و مادرم می‌سوزد که باید الطاف دوست و فامیل و آشنا را جبران کنند.

امروز روز سیزدهم است. قبلاً در این روز غصه بسیاری می‌خوردم که فردا قرار بود بروم به مدرسه. ولی الان خیالم راحت است که نه‌تنها فردا پایم را از اتاق نمی‌گذارم بیرون که فرداها هم همین‌طور است. قبلاً می‌گفتند سیزده به در باید برویم بیرون تا نحسی سیزده دامن گیرمان نکند. فکر کنم طی سال گذشته نحسی‌ها را راحت گذاشته‌ایم تا هر کاری دلشان می‌خواهد بکنند.

امروز رفتیم به پشت بام سر زدیم، وسط همسایه‌ها جایی باز کردیم و نشستیم. البته تلاش کردیم که فاصله دو متری را از اطراف حفظ کنیم. برای همین هم مجبور شدیم که سه نفری در دو متر جا خودمان را جمع کنیم. تازه جا شده بودیم که کلاغ‌های روی بندهای لباس که گویا کنترلی روی خود ندارند، با خونسردی تمام روده‌هایشان را روی سر ما خالی کردند. البته مادرم خوش حال شد. گویا اگر کلاغ‌ها چنین لطفی در حق بکنند، خوش‌شانسی می‌آورد.

بلند شدم قدمی بزنم. چند قدم بیشتر نرفته بودم که گیر کردم به بند رخت همسایه و بند رخت افتاد و من هم افتادم. بعد هم لباس‌ها ریخت و کثیف شد و مادرم مجبور شد از سر نو لباس‌های همسایه را بشوید. چنین بود که نحسی‌ها به کل به در شد.

در پایان این خاطره نوروزی خواستم از مادرم تشکر ویژه کنم. چون از وقتی کرونا آمده است، به خورد و خوراک ما بسیار می‌رسد و اگر قبلاً گرفت و گیری بود، الان حل شده است. چنین است که من ۷۰ کیلو اضافه‌وزن پیدا کرده‌ام. امیدوارم در پایان دوران قرنطینه بتوانم از در اتاق رد بشوم.

همچنین از پدر تشکر می‌کنم که تکالیف نوروزی مرا در رقابت با مادرم بسیار تمیز با راه‌حل‌های جذاب و جدید انجام داد و من آن را برای معلم‌انم فرستادم و از آنجا که اهل نیکوکاری نیز هستم، تکالیف انجام‌شده توسط مادرم را هم به یکی از دوستانم هدیه دادم.

دیروز مادر و پدرم بر سر انجام تکالیف نوروزی من دعوایشان شد. دچار حس نوستالژیک شده بودند و می‌خواستند تکالیف مرا انجام بدهند. من نیز فایل تکالیف را برای هر دو فرستادم. گفتم هر کسی زودتر و بهتر انجام بدهد، برنده است. آخر خودم سرم خیلی شلوغ است. من نمی‌دانم تعطیلی عید نوروز چه فرقی با روزهای عادی دارد؛ وقتی که هر روز در خانه نشسته‌ایم و هی تشویق می‌شویم بیشتر در خانه بمانیم!

خوبی این وضعیت آن است که منی که همیشه به خاطر درس، نداشتن لباس مناسب و ... در هیچ مراسمی شرکت نمی‌کردم، در ایام «کرونا» در همه مراسم‌ها شرکت می‌کنم. زیرا مراسم به خانه‌مان آمده است و من با لباس پلوخوری جلوی دوربین می‌نشینم. تازه خوبی‌اش اینجاست که لازم نیست شلوارم را عوض کنم. همان لباس رویی را روی شلوار توی خانه‌ای‌ام می‌پوشم. خلاصه اینکه تا حالا در چندین عروسی و تولد و حتی ختم برخط (آنلاین) شرکت کرده‌ام.

اما برای عید نوروز برنامه دیگری دارم. باید فکری به حال عیدی بکنم. برای همین چند روز است که نرخ سکه را چک می‌کنم که میزان عیدی را متناسب با آن طلب کنم. چند روزی هم هست که به مادر و پدرم اصرار می‌کنم مرا ببرید بانک تا حساب باز کنم. چون پارسال یکی از فامیل‌ها به کارت پدرم عیدی را واریز کرد و اگر شما آن پول را دیدید، من هم دیدم. خلاصه اینکه پدرم یک کارتتش را داد به من، رمز دوم و اینترنتی و همه چیز را از او گرفتم و عوض کردم و الان شماره کارت آماده است ...

امروز روز اول عید نوروز باستانی بود. صبح زود با لباس پلوخوری نشستیم روبه‌روی دوربین تلفن همراه و به بزرگ‌ترها این عید باستانی را تبریک گفتم. بعد هم حرف را کشیدم به عیدی. به هر کدام از فامیل‌ها که خواستند معذرت بخواهند و بگویند در فرصت‌های بعدی جبران می‌کنیم، گفتم چرا فرصت‌های بعدی و شماره کارت را دادم. بعد هم گفتم من گوشی را می‌دهم به پدر یا مادرم و منتظر «پیامک» واریز هستم. رفتار پدر و مادرم هم عجیب شده است. اگر در شرایط عادی بودیم مرا دعوا می‌کردند و می‌گفتند کار زشتی کردی. ولی این بار با نگاه دلسوزانه‌ای به من زل زده بودند.

در نهایت بعد از اینکه عیددیدی پدر و مادرم تمام شد، پیک زنگ در خانه‌مان را زد و مقداری آجیل و میوه و شیرینی آورد. مادرم هم مقداری آجیل و میوه و شیرینی به پیک داد که برای همان فامیلی که پیک را فرستاده بود، ببرد. بعد هم من و پدرم افتادیم سر بسته رسیده و خوردیم. این‌طوری خیلی بهتر است. چون وقتی عیددیدی‌ها حضوری بود، از خجالت صاحب‌خانه



لطفاً بارکد را
اسکن کنید!

منظومه دهه هشتادی‌ها

اثر طبع عباس احمدی دهه شصتی

قسمت ششم



ای خالق بی‌بدیل هستی
چسبیده دلم به تو دو دستی

اوضاع اگرچه بس درام است!
لطف تو ولی علی‌الدوام است

از بوی نسیم خوب اسفند
در سینه دلم نمی‌شود بند

هنگام بهار و عید نوروز
می‌چسبه عجیب چای لب‌سوز

یک سال ز جا تکان نخوردی
یک دست به استکان نبردی

چون بوده تمام سال، تعطیل
ظرفیت خواب، گشته تکمیل

یک سال ز دست نحس ویروس
بگذشت به چرت و خواب و کابوس

برخیز پسر نه وقت بازی است
وقت هنر است و سرفرازی است

یک خانه تکانی اساسی
ما را نبود از آن خلاصی

بر عهده ماست: گردگیری
آن قدر بگیر تا بمیری!

فارغ چو شدی ز کار خانه
آرد ننه نان و هندوانه

صحبت نکن از پنیر، اصلاً
چونکه نمی‌آد گیر، اصلاً!

چون نرخ دلار رفته بالا
عیدی به دلار خوبه حالا!

هر کس بدهد ریال و تومان
از کرده خود شود پشیمان

او را بکنیم زود تحریم!
پاکش بکنیم خود ز تقویم

عیدی نه هزار و دههزاری است
امسال داداش فقط دلاری است!

گوید به پسر، پدر به نرمی
با حالت اعتدال و شرمی:

من غیر تو که پسر ندارم
بر عیدی تو نظر ندارم!

از بهر تو می‌کنم پس‌انداز
سی سال دگر به تو دهم باز!

امسال، لباس نو نداریم
دیگر مُد و جشن و شو نداریم

الحق که کُت برادر تو
اندازه شده به پیکر تو

یا کفش شب عروسی من
اندازه شده به پات، قطعاً

عبدالله مقدمی



● خبر فوری: «عید نوروز رسید»

کل کل اولیه: جناب عمو نوروز! هر سال با تعطیلات ما را خوش حال می کردید. حالا که امسال کلا تعطیل بودیم، چطور خوش حالمان می کنید؟

بیانیۀ بچه های ایران: بزرگ ترهای عزیز سلام! حالا اگر برنامه دیدوبازدید هم نداشتید، انصافاً برنامه عیدی دادن داشته باشید.

درخواست بچه های ایران از بانک ها: خواهشمندیم هر چه سریع تر برای هر کدامان یک «عیدی کارت» صادر کنید و شماره اش را به بزرگ ترهای فامیل پیامک کنید.

بیانیۀ ماهی قرمزها: ما خیلی وقت است که از چین آمده ایم و سالمیم.

سؤال مهم: آیا پیک شادی در شاد است؟

سؤال تستی: عید نوروز امسال را چگونه می گذرانید؟

الف. کلی درس می خوانیم. (دستۀ کنسول بازی اش را قاچیم می کند)

ب. ... به پدر و مادرمان کلی کمک می کنیم. («الکی مثلاًش» را توی دلش می گوید)

ج. کلی ورزش می کنیم. (پتو را زیر گلویش می کشد)

د. هر شبانه روز هشت ساعت بیشتر نمی خوابیم. (پتو را دور خودش محکم تر می پیچد)

عید آمد و ...

شروین سلیمانی

عید آمد و بر طبل بهاری کوبید
نوروز، لباس سبز بر تن پوشید
از پس که به فکر درس خواندن بودیم
از کله مان کتاب خواهد روید!

xxx

باید که همیشه ماسک بر صورت داشت
تا نسل شرور کرونا را برداشت
امسال به جای هفت سین هم باید
دور و بر سبزه هفت تا ماسک گذاشت



پی نوشت

۱. کووید ۱۹

«تصویرگر: طاهر شعبانی»

روزنامه

نسیم باد نوروزی

علی نادری



«ز کوی یار می آید نسیم باد نوروزی»
دوباره فلک و پول است و وقت عیدی اندوزی

دوباره فصل تعطیلی درس و مشق ... اما نه،
به لطف «آن مرض»^۱ هستیم ما تعطیل هر روزی!

و بازی می کنیم از بس که «فیفا» را به صد ترفند
شدیم استاد گل کاری و ماهر در کلک دوزی

کنارش می کنیم ایضاً «کُری خوانی» که همواره
کری بوده است در افسانه های عشق دیروزی:

«شبی مجنون به لیلی گفت: ای محبوب بی همتا»
بگو حامی «استقلال» هستی یا که «پرسپولیس»؟

که لیلی در جوابش گفت این ها را ولش مجنون
بیا در «شاد» تا هر شب ریاضی را بیاموزی!

سفیدی آمد و رفت آن سیاهی از زمانی که
گروه «قر بده دات کام» زده حاجی فیروزی

نمی دانم ولی آیا که عیدی هم مجازی شد؟
که فرمان آمد از بالا که باید «سازی» و «سوزی»!

نه امکان عقب بردن نه «آندو» (undo) کردنش چون نیست
خدایا! سال نو را کن به جایش سال بهروزی!



لطفاً بارکد را
اسکن کنید!

فازمتر



احتمالاً شنیده یا دیده باشید که دوستان و آشنایان از خاطرهٔ سوزناک جابه‌جا بودن شیر آب سرد و گرم گلابه کرده باشند. شاید هم برای خودتان پیش آمده باشد.

این موضوع به جابه‌جایی شیر آب محدود نمی‌شود و گاهی کلیدهای برق به اشتباه به جای «فاز» روی «نول» بسته می‌شوند. این یعنی وقتی می‌خواهیم لامپی را عوض کنیم، حتی اگر کلید قطع باشد، جناب فاز در سرپیچ لامپ نشسته و منتظر است تا آدم را بگیرد. جملهٔ معروف «ولم کن تا ولت کنم» هم جواب نمی‌دهد. برق این حرف‌ها سرش نمی‌شود. حرفش هم مثل بعضی‌ها چهارتا نمی‌شود. زیرمیزی و زیرلفظی و چشمک و این‌ها را هم قبول نمی‌کند و آدم را با اجداد «سرنیپیتی» گره می‌زند.

باید همیشه این جور کارها توسط آدمی وارد و با کمک فازمتر انجام شود. هرچند برخی افراد خودشان را در همهٔ زمینه‌ها متخصص می‌دانند و از مربیگری گواردیولا حرفی برای گفتن دارند تا نقش «فاینانس» در تورم و فواید شلغم برای «کرونا». جناب فازمتر با دیدن چنین افرادی با فریاد «ماذا فازا» سر به کوه و بیابان می‌گذارد.

به هر حال، متخصص حتماً از فازمتر استفاده می‌کند تا بفهمد که برق هست یا نیست؟ البته که برق هست، اما کم هست و باید همیشه در مصرف آن صرفه‌جویی کرد. دربارهٔ صرفه‌جویی شاید این عبارت را شنیده باشید که:

در مصرف آب، برق، گاز و ... صرفه‌جویی کنید «شرکت صادرات آب، برق، گاز و ...»

می‌خندید؟ حالا شما به من بگویید که آن عبارت بهتر است یا این یکی؟

در مصرف آب، برق، گاز و ... صرفه‌جویی کنید «شرکت واردات آب، برق، گاز و ...»

پس صرفه‌جویی کنیم و فازمتر را هم فراموش نکنیم. فازمتر در صورت وجود برق، چشمانش برق می‌زند و از این راه به ما می‌فهماند که مواظب باشیم تا برق از سرمان نپرد. شاعر سرشناس، استاد پریمی فازمتری چنین سروده است که:

به فازمتر نظر کن که گر بلغزد دست
«فرشته‌ات به دو دست دعا نگه دارد»

دیده‌اری

حرف مفت

مصطفی مشایخی

با گلابی، جغد، شلغم، سوسمار
همچنین با خرس قطبی یا چنار

هم کلاسی‌های من از هر نظر
خوب و مطلوب‌اند الا یک نفر

اسم رویت می‌گذارد نو به نو
تا که باشد روی اعصاب و لو

کار او از صبح، مهم‌بافی است
چهره‌ای مشهور در حرافی است

با اباطیلی که می‌بافد خوش است
بیشتر از اینکه می‌لافتد خوش است

حرف‌هایی مفت یا «صد تا یه غاز»
وقت صحبت، روده‌ای دارد دراز

شیوه‌اش ابراز با لحنی بد است
لفظ خوبش کمتر از یک درصد است

تَرهاتی* در پیامش ریخته
بدنکاتی با چتش آمیخته

هر چه می‌گوید اراجیف است و بس
گوش ما محتاج تنظیف است و بس

می‌نشیند واژه‌سازی می‌کند
با همان‌ها یکه‌تازی می‌کند

بدزبانی آفتی در کار اوست
سد راهش، نحوهٔ گفتار اوست

صفحه‌اش از حرف نامربوط، پر
شُرور می‌ریزد آنجا گُرور

آرزو دارم که با الطاف رب
صحبتش رنگی بگیرد از ادب

تا بیایی طعنه‌بارت می‌کند
چرت‌وپرتی ره‌سپارت می‌کند

خوش‌زبانی راز محبوبیت است
از مُعرف‌های هر شخصیت است

هم کلاسی‌ها از او آزرده‌دل
تربیت در تار و پودش مضمحل

وقت هر گفتار و نطقی از نخست
هیچ آدابی و ترتیبی نجست

* سخنان بی‌اساس، یاوه





مجله که کلاً به شما تعلق دارد، اما این بخش، دیگر شور به شما تعلق داشتن را در آورده و یک‌باره هر چه را شما برای ما بفرستید، می‌خواند، پاسخ می‌دهد و چاپ می‌کند. شاید برایتان این سؤال پیش بیاید که کجا بفرستید؟ آن قدر که راه ارتباطی داریم. این از رایانامه‌مان: Email:javan@roshdmag.ir، این هم از سامانه پیامکی‌مان: ۳۰۰۰۸۹۹۵۱۹، در صفحه‌های مجازی هم برایتان کلی مطلب به‌روز و دست اول، نظرسنجی، مسابقه و ... می‌گذاریم. با مطرح کردن پیشنهادها، حرف‌ها و دردلهایتان، هم خودتان سبک می‌شوید، هم به ما کمک می‌کنید که بهتر شویم!

چطوری رشد جوون؟ می‌شه بیشتر داستان و چیزای عجیب بذاری؟

جوون؟ منظورتان جوان است؟ زود خودمانی شدید. جوان! تکرار کنید یادتان نرود. درست است که ما با شما صمیمی هستیم، اما دلیل نمی‌شود شما با ما این‌طوری حرف بزنید. واقعاً زمان ما کجا از این خبرها بود؟ آن موقع‌ها ما پامان را جلوی بزرگ‌تر دراز نمی‌کردیم؛ حتی موقع مجله خواندن. دیگر چه برسد به اینکه به مجله‌مان بگوییم جوون. به خاطر این طرز برخورد دیگر داستان و چیزهای عجیب نمی‌گذاریم. چیزهای معمولی می‌نویسیم!

سلام بر رشد جوان. می‌خواستیم از همین‌جا تولد همه‌ اسفندی رو تبریک بگم. اسفندیا هی بی برث دی!

به من به‌عنوان یک اسفندی مغرور (اما نه خیلی)، برخورد. مگر عبارت «تولدتان مبارک» چه کم از هی بی برث دی دارد؟ اصلاً به‌نظم تبلی‌اش را هم بخواهید حساب کنید، نوشتن اولی راحت‌تر از دومی است. به‌عنوان یک اسفندی از تبریک شما تشکر می‌کنم و می‌خواهم به اطلاعاتان برسانم که همین لحظه که پایتان را دراز کردید و جوان را می‌خوانید، نویسنده این ستون تولدش است و غریبانۀ برای خودش یک شمع گذاشته روی کیک یزدی و فوت می‌نماید. هئی! کاش در کیک یزدی هم خامه می‌ریختند، یک ذره حس تولد به آدم دست بدهد!

اه چرا پس عید نمی‌شه؟

آدم این‌طور است. نه که شما دانش‌آموزان این‌طور باشید! نمی‌دانم چرا هر موقع از سال که باشد، می‌خواهید یک موقع دیگر شود. پاییز باشد، بهار می‌خواهید. بهار باشد، تابستان. وقتی گرم‌تان می‌شود، سرما می‌خواهید. وقتی تعطیلید، مدرسه می‌خواهید. مدرسه‌ها شروع شده‌اند، شما فکر عیدید. اصلاً معلوم نیست با خودتان چند چندید. شما دعا کنید کرونا برود، دیگر هر روز بعد از کرونا عید است به خدا! و گرنه همه روزها در خانه عین روز قبلی هستند؛ پاییز و زمستان و عید هم ندارد. آدم‌های زیر ماسک همه‌شان یک شکل‌اند. روزهای پشت کرونا همه‌اش تکراری است!

می‌شه راه‌حل دستکاری مودم رو یاد بدی، به جوری که موقع دلخواه سرعتش کم شه؟ برای تحقیق مدرسه می‌خوام.

بله. راه‌حلش این است که یکی از «پین»‌های سیم «لن» را بشکنید و ... یک دقیقه صبر کنید ببینم! کدام تحقیق از شما می‌خواهد سرعت اینترنت را کم کنید؟ مطمئنید ننوشته‌اید؟ ای داد بیداد! من چقدر ساده‌ام! دانش‌آموز آن قدر دغدغه تحقیق مدرسه‌اش را داشته باشد که به

ما پیام دهد و کمک بخواهد؟ اصلاً کدام درسی از دانش‌آموز خرابکاری می‌خواهد؟ اشتباه نکنم می‌خواهید اینترنت را دستکاری کنید که وقتی معلم از شما سؤالی می‌پرسد، قطعش کنید و بله! دستتان را خواندم. البته نه که خودم این کاره باشم‌ها، زمان ما این‌طور نبود که موقع درس پرسیدن دیر بپاییم یا یک‌دفعه‌ای دست‌شویی‌مان بگیرد و کلاس را ترک کنیم. صرفاً حدس زدم که ممکن است زمان شما این‌طور باشد.

جوان جان می‌شه رنگ مجله رو عوض کنی؟ من این رنگی دوست ندارم.

آبی خال خالی کنیم بهتر است یا سبز یشمی؟ حالا درست است که مجله متعلق به شماست، اما شما به این کارها چه کار دارید؟ شما پیام بدهید و بابت مجله خوبان تشکر کنید و بگویید ستون نورسیده بهترین ستون جوان است. قرار نشد درباره چیزهای دیگر نظر بدهید! اصلاً عنق شدم. این همه زحمت می‌کشم در این مجله، آخر هم می‌خواهید صورتی‌اش بکنیم لابد.

می‌شه آموزش نگهداری از گل و گیاه بذاری توی مجله؟ فکر کنم خیلی طرف‌دار داشته باشه. مرسی.

من چشم بسته از این پیام تشخیص می‌دهم که با یک قاتل حرفه‌ای گل و گیاه طرفیم. از آن‌هایی که گل‌ها و گیاهانش یکی پس از دیگری جان‌به‌جان آفرین تسلیم کرده‌اند. آن‌هایی که هیچ‌وقت نمی‌دانند کی و چقدر به کاکتوسشان آب بدهند. یادشان می‌رود امروز دوبار آبش داده‌اند و هفته پیش کلاً هیچی! ما پیامت را به بخش‌های داخلی انتقال می‌دهیم، اما دفعه بعدی اسم گیاهانت را بگو. چرا سر بسته حرفت را می‌گویی؟ اینجا همه خودی‌اند.

فکر کنم من کرونا گرفتم. همه‌اش می‌خوابم.

خوب شد این کرونا آمد و بهانه دست شما داد که تبلی‌هایتان را هم پای کرونا بنویسید. بگذارید خیالتان را راحت کنم. زیاد خوابیدن هیچ ربطی به کرونا ندارد و کرونا این موضوع را به‌عنوان علامت خودش، قویاً تکذیب می‌کند. ممکن است کمی به پاییز و هوای خواب‌آلودش ربط داشته باشد، اما نه برای شما که خوابتان تابستان و زمستان نمی‌شناسد. متأسفانه باید بگویم، مسئولیت خوابیدن شما را کسی برعهده نمی‌گیرد. صرفاً تبلی است و کرونا ارتباطش را با خواب شما قویاً تکذیب می‌کند.



روش

«نرم افزار کاربردی (اپلیکیشن)
مجلات رشد راه اندازی شد»



امکانات اصلی برنامه

- دسترسی به آخرین مجلات منتشر شده
- مشاهده آرشیو هر مجله به صورت دسته بندی شده
- مشاهده مشخصات هر مجله (فهرست مطالب، پدیدآورندگان و...)
- بارگیری رایگان مجله از نرم افزار کاربردی (اپلیکیشن) بازار برای مطالعه برون خط (آفلاین) درون برنامه (بدون نیاز به تارنما)
- نشان کردن مجلات برای سرزدن یا بارگیری در آینده
- ارسال اعلان در زمان بارگذاری مجله جدید
- نظرات کاربران





جشنواره فرهنگی هنری فردا سی و نهمین دوره مسابقات دانش آموزان برگزیده سراسر کشور

هنرهای نمایشی و فیلم کوتاه
هنرهای دستی و تجسمی
رسانه و فضای مجازی
ادبی و پژوهشی
هنرهای آوایی

تهران
سال تحصیلی
۱۴۰۰ - ۱۴۰۱
در فضای مجازی

Vocal Arts
Literary and Research
Handicrafts and Visual Arts
Social Media and Cyberspace
Dramatic Arts and Short Films

TEHRAN
2021

Farda
Cultural and Artistic Festival

The 39th National Round of
Selected Students Competition



وزارت آموزش و پرورش
معاونت پرورشی و فرهنگی
اداره کل فرهنگی و هنری، اردوها و فضاهای پرورشی
با همکاری اداره کل آموزش و پرورش شهرستان‌های استان تهران